

۶ ص

خطی  
کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی  
۱۹۸۱

۱۹۱۸

۲۱-۳۴۶



کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
کتاب کچیر سالعلیه (اصدراست صلار) و آجرمه  
مؤلف سید کاظم رسنی

ناصری

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب کچیر سالعلیه (اصدراست صلار) و آجرمه

مؤلف سید کاظم رسنی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

خطی مجلس شورای اسلامی

۱۹۱۸

۱۹۱۸

۱۹۱۸

۲۱-۳۴۶



کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
کتاب کچیر سالعلیه (اصدراست صلار) و آجرمه  
مؤلف سید کاظم رسنی

ناصری

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب کچیر سالعلیه (اصدراست صلار) و آجرمه

مؤلف سید کاظم رسنی

متترجم حسن لوحظ

شماره قفسه ۱۹۱۸



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

خطی مجلس شورای اسلامی

۱۹۱۸

خطی مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۱۹۱۸

۱۹۱۸۱  
۲۱-۳۴۶



## کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب تحریر سایر علمی (اصولت حصار) او رحیم

مؤلف سید حافظ رشی

متوجه حسن کوهر

شماره فقس ۱۹۱۸۱

جمهوری اسلامی ایران  
شماره ثبت کتاب

۱۹۱۸۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران  
خطی  
۱۹۱۸۱

بله بکم هکاه سنه این بند شیخی از آن نهاده بوقت دعائیت کند وقت  
آن غاز بالارود سعید سود و شد و بکم هم دعائیت غزی خانه را طلب  
کند و غایب از نهاده دعائیت نهاده از آن بوقت خوبی بالارود سیار و دید  
و بکم که خلاصه این کتابها که این بکم دعائیت با علیهم مردیت  
که مرویدن هم بنده بیت انسیان این بکم این بکم خوبی خانه را طلب و بکم بالارود  
این ملک علیک علیک از این بکم  
تا این از این بکم  
سخصلت میان در  
امن از این بکم  
و بکم این بکم از این بکم  
میان از این بکم  
خریدن بکم از این بکم  
اگر و بیت غووند و چون بکم از این  
اگر از این بکم از این  
نام و بیضت خدا و ای  
بدست کم عمل کنند و بکم از این  
عالی از این بکم  
سامه بکم از این  
ذکر این بکم از این  
ذکر بیت از این بکم از این  
ذکر بیت از این بکم از این  
ذکر بیت از این بکم از این  
ذکر بیت از این بکم از این

اسم الله الرحيم الرحيم به شفاعة  
الله الله بنت الملائكة و صلى الله على حبله عذر الله الطاهري ابا عبد الرحمن  
کربلا بنه ام القراءات على حسن شهيد کهیف امدادی کلم و حلقوه دی  
الافتخار از داعی خواهش در بودند که مهلا غصه قاتا عصباب منظار علی  
العامریه العلام الدارمشی و بکم الرفیع المتن حام المحتلی و بکم الرحلی  
العامریه عصباب ایضا هیئت کاظم شیخ الطالله بنقہ و مل و دامن ظلالی  
رسول بعلی و رساله اکرم علیه السلام و اکرامیه و رسول است یعنی کسانیه ایضا  
بعنده نهاده ایضا نهاده ایضا نهاده ایضا نهاده ایضا نهاده ایضا  
عاصمه و رضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا  
امانه تمدن بیلکه نهاده ایضا نهاده ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا  
مسکانه دفضل ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا  
در کتاب فقیر اینه بیکم ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا  
مع بکم ملکی مکرانی ملکی ملکی ملکی ملکی ملکی ملکی ملکی ملکی  
و بتایید بیکم ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا  
اکتمل شماره خودن بعد حديث و ایضا ایضا ایضا ایضا  
سر بر دلکه بکم  
میانند که هم مفهای پرورد کاشانه کرد که خانه رسید و اینه میانند  
پ ایضا  
پیکم ایضا  
د مردم قیامت ملقات کند مردم ملقات کند مردم ملقات کند مردم  
کنم او مردم بیکم ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا  
د عجائب که ملقات نهاده ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا  
کنم که اینه ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا  
بد زیریک

دبل و جلاسه و خروکش و افال آنها مدرست و همچوین سوئه قاطر در باز  
کوش بین مقره هست داتا سایه همچوین افات حلال کوشت پس مؤثر آنها باند نهاده  
د همکار در آن قبله بمهه آنچه علیه که خود همه هنرها نداشت بلند آن تبعیت نمی شود  
که همچوین در حلال اعماق او بیره و آنچه علیه در مواد نیم آنها است  
داری باک افتاده است زمینه دلوار و حصیر و بور و اخوار و شاخه های رس  
آنچه از این داشته باشد از اینها از نظر خود و اینها مبلغ فایض  
با اینکه هم نداشتند باشد آنها و دل و آن طریق همچوین اینها ساقیه های  
باندز پاک مکنند اتاب آنچه می خواهند که اینها او مقابله هم اتفاق نهاده  
در میانه هر چند تدبیک اینها نیز نهاده باک مکنند چون برآمد  
کرد مانند چیزی که علاوه بر شود پاک گرد و قلاده دی که از چوب نمی  
خورد و وقت سوزن لذت دارد از اعلی هست و همچوین متزل که از چوب نمی  
باشد و اجتناب از اینها اولیه دلخواهات و اکثرا هم کند آنها می آیند و آن طبق نهاده  
ناد آنند بالا نمی شود همچوین احوالات دل و قیمت شدن هفتیه است غیره  
دیگر مانند سکاکه در عکس عکس شوی و مغی کرد و مشابه که مسل  
شود آنچه بیلچ باشد همان امثال اینها از اخلاق است بیو انتقالات و اتفاقات  
نمی است از همان عکالی همچوین عقیقی مانند خود که منقول شده از باره ای ادا  
بیند سکیک و دشمن دشنه باک همچوین بیار باشد شکم نعمات است در منع  
عفوس مانند نقد مقدمه عینی بعد از غلبه ای انداده است که او باک میکرد  
که اگر وقایت اینه و دهد همچوین ادیا ک است بینش رنجشیده نه همچ ای  
است دادویاک میکند کادر نزدیک می امداد فطریه بنده اظر فتن بینش است  
است آنچوی غایب شود پاک مکرد داد تمیز ای این غلبه انتظاعیه است  
تکلیف باک مبنی در هوا عینی هاست همانکه صلح بیمه از مردم ایلات است  
نمی مرسی است دادویاک میکند گفت با مردم همراه باشیم و گفت وحی

نلنجه و جلدیست شنی بول دندم تبرین باب افکه را اشکم دهیا شتی بیفشد  
ایران و لوط اینست که در همه تبرین بودیدم غایب میشی داریم از هم فردا است  
درسته دیدم که اه بشنید بجیلا رسماً همچویی میگردید که هر چه کفایت میگذاشت  
ذیل ای اه شنیده بخوبیست و ملکی مذکوره که باش جاری بیدنیست  
و ای اه ای اه و ای اه  
مش اف ای  
ظفر ای  
شنی طنز که ای  
هوشی ای  
بلکه ای  
فضل ای  
باشد بلخ ای  
ام ای  
بیت خود را دقت و ضراوره های ای  
مانزیل ای  
نماین کیم ای  
غایز بر اقطع و میکند الی وقت دستعیت داشتم باشد ای ای ای ای ای ای  
نمایم میکند بنابراین و نیز وقت ای  
بلخ ای  
جو ای  
اعاده و اوصیه ای  
حصول ای  
اهم ای ای

ام از زندگانی خود را در این دنیا میگذرد و باشد باید بخوبی و بارزوی از آن  
حمله فاسد مکرر باشد و بالا از این است که همچنان مازنوند و بارزوی اما مکرر مالح  
باشد این بناست اذ اور میگذرد بعده این مکرر مالح بارزوی و دغدغه است دم مکرر این  
بالا صادر از وقایع و دینه ای شیوه و صوره زاده افکار این مکرر دو همینه عصیت  
که بروند بنادر شود و سیست این رفتار را دلنشت او و دل اعتماد اینها را پس نهاد  
از این رفتار به این دلیل است این همچنان که شرعاً اصراف این بند بنادر مانند  
قرائعت اینها ای امدادی و مصالحت و درین دلیل مقدار و درجه دسته همان بند  
الله، دلایل ای امدادی قدر این امداد امام علیهم و ظرفها بایک استفال میگذرد اینها  
و در جانش و بایک همه غیر از عرض دلیل و دلیل ای امداد اکثر این بند سوت  
از این ادبار ای امدادی است که مسربت تکلیف ای اسلام از الله من در زندگانی اندار چون  
با این ادبار مسجد و این هویات اکرم حق قدر میگذرد از این دلایل دعویوں خود  
بندهای ای امدادی ای این همچنان ای این همچنان بود و درین دسته همان بند  
دهمین معرفت  
اویت آن تجربه باشید و خود را کنفوشو ای این بند و بینی ای این بند و بینی ای این  
خوبیها شیوه ای این بند دلکش حکم کنی و این بقدر دلیل که هر چیزی باشد بایز و این دست  
ام ای اکثر ای امدادی ای این همچنان است تقدیری ای این بند هب  
داماغ عنوان طبقه همچنان همچنان باشد این اضطراب اضطراب ای این همچنان ای این همچنان  
است دو همینه معرفت معرفت ای این همچنان که ای این همچنان ای این همچنان ای این همچنان  
که ای این همچنان  
بنده همچنان  
اصلی این انداد دوست و داشت ای این همچنان همچنان همچنان همچنان همچنان همچنان همچنان  
یکی دو همینه معرفت  
دانسته ای این همچنان همچنان همچنان همچنان همچنان همچنان همچنان همچنان همچنان همچنان



مکار اینکه علم همچویں به مساند یا مقدمه کنند اقطع اخوند بین درایری صورت امور را  
دیگر و میتوانست بینت از خود را باعده میگذرد اما از این دلایل دیدی میتوانست  
و عالم است از اینست که گزینه بینه طبقه ای از این دیدگاه را در کنترل است  
اد نظریه ای که در اینجا مذکور شده تا پیش از آن از این دیدگاه است و دلایلی برای  
اعاده اعمال ای اتفاق بازیابی میگیرد از این دیدگاه میتوان به تبریزی هم که این دیدگاه است  
اد اینست که گزینه بینه طبقه ای از این دیدگاه را میتوان با این دیدگاه میگیرد از این دیدگاه  
شکل بآسانه تجربه ای از این دیدگاه را میتوان و میتوانست بروزگرفته باشد این دیدگاه  
طبقه ای از گزینه همچوین ای این دیدگاه را میتوان با این دیدگاه میگیرد این دیدگاه  
که رضوی که بعده از همان دیدگاه از این دیدگاه است که تبیین شده باشد و میتوان با این دیدگاه  
که این دیدگاه را میتوان با این دیدگاه میگیرد این دیدگاه را میتوان با این دیدگاه  
از آن دیدگاه میتوان با این دیدگاه میگیرد این دیدگاه را میتوان با این دیدگاه  
تا آنکه گزینه ای از این دیدگاه بباشد و با این دیدگاه از این دیدگاه میگیرد این دیدگاه  
فلکه باشد و رضوی و غیر این دیدگاه را میتوان با این دیدگاه میگیرد این دیدگاه  
در تبریزی و از این گزینه متفق شود بعد از این دیدگاه با این دیدگاه میگیرد این دیدگاه  
بعد از این دیدگاه شود و در اینجا این از این دیدگاه میگیرد و در گزینه ای از این دیدگاه  
نمایند و میتوان این دیدگاه را میگیرد این دیدگاه را میتوان با این دیدگاه میگیرد  
در این دیدگاه میگیرد این دیدگاه را میتوان با این دیدگاه میگیرد این دیدگاه  
و از دیگر این دیدگاه را میتوان با این دیدگاه میگیرد این دیدگاه را میتوان با این دیدگاه  
تام از این دیدگاه را میتوان با این دیدگاه میگیرد این دیدگاه را میتوان با این دیدگاه  
ده گزینه ای از این دیدگاه را میتوان با این دیدگاه میگیرد این دیدگاه را میتوان با این دیدگاه  
پس از این دیدگاه را میتوان با این دیدگاه میگیرد این دیدگاه را میتوان با این دیدگاه  
آن دیدگاه را میتوان با این دیدگاه میگیرد این دیدگاه را میتوان با این دیدگاه  
دانه ای این دیدگاه را میتوان با این دیدگاه میگیرد این دیدگاه را میتوان با این دیدگاه

مکان

پیغمبر مدد کاریکل دیر سلامی پیغمبر مکنی مدد عالم مدد  
طفی عالم مدد عالمی پیغمبر مدد عالمی مدد عالمی مدد عالمی مدد عالمی  
مدد عالمی مدد عالمی مدد عالمی مدد عالمی مدد عالمی مدد عالمی مدد عالمی  
کاریکل دیر سلامی پیغمبر مدد عالمی مدد عالمی مدد عالمی مدد عالمی مدد عالمی  
آن که کاریکل دیر سلامی پیغمبر مدد عالمی مدد عالمی مدد عالمی مدد عالمی مدد عالمی  
دانشی است از مردمه اشرفی در حق دانشی برخیزند از خوشی شنید  
پیغمبر مدد عالمی مدد عالمی مدد عالمی مدد عالمی مدد عالمی مدد عالمی  
عزمیک دیر سلامی پیغمبر مدد عالمی مدد عالمی مدد عالمی مدد عالمی مدد عالمی  
هموچو پاید بسته و طلب الای مرد با بادع یا عکس یهت مان ای ایکاری  
در پیغمبر مدد عالمی مدد عالمی مدد عالمی مدد عالمی مدد عالمی مدد عالمی  
که باید نهانکنی از این طلاق بروز خواسته باشد بروز این طلاق با این  
واسطه پایه ای ایکاری مدد عالمی مدد عالمی مدد عالمی مدد عالمی مدد عالمی  
میان الله علیه والرسته اور در میان ایکاری ایکاری مدد عالمی مدد عالمی  
علمیک دیر سلامی میکنی که میکنی میکنی میکنی میکنی میکنی میکنی میکنی  
در کریت میکنی میکنی میکنی میکنی میکنی میکنی میکنی میکنی میکنی  
دوشته ایکاری میکنی میکنی میکنی میکنی میکنی میکنی میکنی میکنی  
فرزندیه بود صفت بقدر حلب ایکاری میکنی میکنی میکنی میکنی میکنی  
صلاص دهات باند و همانکه ایکاری میکنی میکنی میکنی میکنی میکنی  
ردیمه شریعه میکنی میکنی میکنی میکنی میکنی میکنی میکنی  
پالشی ایکاری میکنی میکنی میکنی میکنی میکنی میکنی میکنی  
کچاره همراه شسته باند و همانکه باندی میکنی میکنی میکنی میکنی  
بعلاوه همینه ایکاری میکنی میکنی میکنی میکنی میکنی میکنی  
پالشی ایکاری میکنی میکنی میکنی میکنی میکنی میکنی میکنی

بدینه میت راه هنری به خود خفته باشد ام ته غصه دلخواه باطن عرض است تا  
اصحاب نیمه طارم دعوه میگردند جانشان رفته را درست داده بین که  
کف عزیز پایه جو باشد که فرازه را بجهانی باشد بحال افتخار میباشد بامداد نظر افسوس  
هم لکه غیر ملک باش اسایه زیرین همیزی عزیز و مهربانی غیر و کارکل احمد از علم  
چنان تغیرات از ایوب حسیب خدا ایامیست که کفن نیز نشاند من مرید باشد  
و درین روز پیش از مرگ کوچک دل کف نیز نشاند دیگر کفن نیز دست افسوس مهربانی کلکم نیز  
بلند آور بدهند و مهربانیست اسلک کف از زینه باشد ام اینکه اذان نیز باشد  
از هر چهار جو یادنی است اینکه اسلام باشد و زندگی خود را شنیده باشد و اینکه درین  
باشند اگر ایجاد نزدیک میکنند او ملد رفاقت دیگر و مقتول است که ترا برای ایشان  
از هر چهار دنیا پایه جو که به چندین اینها اشارت و طلب اوصیه نمود و درین میان  
در عرض ادیک و حسیابی در حض و نیز اینکه اینها از خود خفته باشند که اینها در زیارت  
عام که هنک داشتند باشد و هنوز مراد داشتند و یقیناً دو طرف تمام را بین  
اد و خست است که این دو مرنی کیا دلکل اخط و یقیناً دوی دوی خود را که اینها  
نژد لفاض دیگر سیار و نیز اینها از زیرین هم اتفاق نمیشود و نیز ایشان از این  
اد و خست میشوند غرام ایامیست که اینکی کف عزیز که درست خود را بدانند ام که  
من خیاست که هرچه خواهد میت که اینکی کنند اینکی اینکی اینکی کف عزیز که درست خود را بدانند ام که  
دیگر اینکه اینکی  
رسنی بیرونیست بیرونیست بیرونیست بیرونیست بیرونیست بیرونیست بیرونیست بیرونیست  
باشد اینکی  
یا اینکی  
در رخت هفوا هم نرسد اجوب مله بله  
اگر هب بید بارانه کاره و نشاند انساید همچنانه کاره و نشاند از زینه و در اینه  
مردمیات داشتند اگرچه این اخراجات بیرونیست بیرونیست بیرونیست بیرونیست

برداشت میت و نمان کارا در بود است بلکه واعظت مانند کار برداشت  
سلم یا ایشانی در هم از است مانند طفال و جوانیست مانند ترکیب در هر دو هم که از این دو  
از اهل فرمایانند در اینست مانند کارا در بود هر کسیکه اطمینان خواهند گردید که این کارا در  
حضرت که منافق در حق اسلام است در نظر میباشد و میخواست مانند کارا در است  
برخواج و خواص که دست اهل ایست عالم میباشد و غلط است که این را بر تویی خلاصه  
امنه علیهم باشد باین دلیل استقلال است که از این دو واعظت عالمان از این دو واعظت  
که باید شو در میباشد اسلام بالذکر که معلم راه اسلام ایشان را ایشان را ایشان را  
برخواهند و این دو ایشان را ایشان را برخواهند باید این بخوبی که ایشان را خوبی و خوبی که ایشان را خوبی و خوبی  
شان از بخوبی ایشان را خوبی و خوبی که ایشان را خوبی و خوبی که ایشان را خوبی و خوبی  
برخواهند ایشان را خوبی و خوبی که ایشان را خوبی و خوبی که ایشان را خوبی و خوبی  
از ایشان را خوبی و خوبی که ایشان را خوبی و خوبی که ایشان را خوبی و خوبی  
که ایشان را خوبی و خوبی که ایشان را خوبی و خوبی که ایشان را خوبی و خوبی  
د و خوبی و خوبی که ایشان را خوبی و خوبی که ایشان را خوبی و خوبی  
ده بخوبی که ایشان را خوبی و خوبی که ایشان را خوبی و خوبی  
سال باشد میخواست سال مانند کار و جوانیست مانند کار و جوانیست برخیش اغفل شد  
مانند کار و ایشان را خوبی و خوبی که ایشان را خوبی و خوبی که ایشان را خوبی و خوبی  
حاجاتیست مانند کار و جوانیست برخیش ایشان را خوبی و خوبی که ایشان را خوبی و خوبی  
پس ایشان را خوبی و خوبی که ایشان را خوبی و خوبی که ایشان را خوبی و خوبی  
آن برخیش ایشان را خوبی و خوبی که ایشان را خوبی و خوبی که ایشان را خوبی و خوبی  
که مانند کار و ایشان را خوبی و خوبی که ایشان را خوبی و خوبی که ایشان را خوبی و خوبی  
اند است ایشان را خوبی و خوبی که ایشان را خوبی و خوبی که ایشان را خوبی و خوبی  
از ایشان را خوبی و خوبی که ایشان را خوبی و خوبی که ایشان را خوبی و خوبی  
خود ایشان را خوبی و خوبی که ایشان را خوبی و خوبی که ایشان را خوبی و خوبی

دیگر افکار در مقالات اضطراب رسم می‌شود که از آنها باید پیش از باشند  
که باید غیر از اخلاق داشت تا می‌تواند انسان را از اخلاق برداشت  
و سمت قابل احترام نباشد و باید از آن اخلاق برداشت نظر خود و شخصیت ای را داشت  
لئن این مکان از اخلاق انسانی است و از آن اخلاق برداشت نظر خود و شخصیت ای را داشت  
باید از اخلاق برداشت نظر خود و شخصیت ای را داشت و از آن اخلاق برداشت نظر خود و شخصیت ای را داشت  
او اخلاق را که از اخلاق برداشت نظر خود و از آن اخلاق برداشت نظر خود و شخصیت ای را داشت  
مکانت نظر خود و از آن اخلاق برداشت نظر خود و از آن اخلاق برداشت نظر خود و شخصیت ای را داشت  
صوتی اخلاق برداشت نظر خود و از آن اخلاق برداشت نظر خود و از آن اخلاق برداشت نظر خود و شخصیت ای را داشت  
دیوب ای داشت و ای داشت نظر خود و از آن اخلاق برداشت نظر خود و ای داشت  
سیاه ای داشت ای داشت نظر خود و ای داشت ای داشت ای داشت ای داشت  
ده سریل کوه باید نشانیت کرد باید از ای داشت ای داشت ای داشت ای داشت ای داشت ای داشت  
نداشتم باید ای داشت بی دیاری صوتی اظاهر خواهش ای داشت ای داشت ای داشت ای داشت  
انثیه روی نزدیک قبر ای داشت ای داشت ای داشت ای داشت ای داشت ای داشت  
صریل ای داشت  
سیم ای داشت  
یک دفعه داشت که دیگر ای داشت ای داشت ای داشت ای داشت ای داشت  
در تیره ای داشت ای داشت ای داشت ای داشت ای داشت ای داشت  
اکنک ای داشت ای داشت ای داشت ای داشت ای داشت ای داشت  
زیر باند شویش ای داشت ای داشت ای داشت ای داشت ای داشت  
و در وقت کل ای داشت ای داشت ای داشت ای داشت ای داشت  
اکنک داشت ای داشت ای داشت ای داشت ای داشت ای داشت  
دیگر ای داشت ای داشت ای داشت ای داشت ای داشت ای داشت  
و کلاشیق ای داشت ای داشت ای داشت ای داشت ای داشت ای داشت  
درینی

بم يرى كلامه بغير دينار فهل يرى ثانية؟ اذ لا يرى ثالثة؟  
الآن نعم يا طبيب! بل ولهذا هي عيوب عذاباتك التي تفاص  
است ديناراً فربما منع عقوبة الموت لبيانها في المقالات  
ملوكه لاصحه بزده مل مرفق في سبب ما يراه عدوه من مصالحه بل  
عيوب وصراحته منفصلة بالكلام او لا يرى كلامه في ديناره بل  
نسمت بدمه استهلاكه اعني ببيانها فلورانس است هونجاك جماع قاتلها والد  
ذلك الامر رأته كأنه دليل على انتقامته بدمه لكنه شفاعة عصرها كبرى  
ادرسيله بالذلة وطبقيه ببرقة لافت منه لهاته انتقامه بالذلة كافيا  
بولطون وكيفيت اين عنوانه على اهلاها بآلات دفاع اشت كه ولديست ومو  
باور عنوانها صيف پيش اغسله لاسمه انتقامه انتقامه فارسا وكراتشي من زید  
ام اور ارشان على انتقامه انتقامه انتقامه فارسا وكراتشي من زید  
کرانتيما انتقامه انتقامه انتقامه انتقامه فارسا وكراتشي من زید  
منور من عیوب است کرانتيما انتقامه انتقامه انتقامه فارسا وكراتشي من زید  
دقیق بیست بروغله این مانندیت است عیانها انتقامه انتقامه فارسا وكراتشي  
از زید و که این خصلت باید از احوال بیرون و میکند انتقامه انتقامه فارسا وكراتشي  
ذلک بیان افغانستان ملکه عظیم در حکمت طیارات بلطفه این دینار فهم  
و معرفه دینار فهم نعم دینار دیگر صور داشتم واست و لم بین دینار و معرفه  
هر اول بینت است و دعایت است از قدر بیهوده باید از دینار بین دینار  
خانه آلمانیت دینار و معرفه بین دینار و معرفه بین دینار و معرفه  
کشته این دینار بیهوده خل نیانه او با اسلام است و این القاعده بین دینار  
تصدیق بجزء ارجح علم بجهوت الدین است و مذهب دین است بین دینار و معرفه  
است اسلام دینار بین دینار است اسلام مکن بینت است اسلام فاعل خود این دینار  
کل دینار و باید بین دینار باید اسلام فاعل خود این دینار است دینار دینار

مک

وکیل است که از زیر بود همان روز و موت بکرید و همچویان دنگلند میادن غفاریان بکرد  
و این برق امروز است و همچنان افراحت خواهد شد اما هر چند غافریان از این دنگلند  
که هر چند افزایش عمر میکند بدو قدر و قدر عالمی خواهد بود و خیریتی را که از درد نهادن  
مراعات نشاید بلکه از دهنده همچویان کسیکانه را نیز بکند میادن شدند باشد آنچه معمول میشود  
تا این بکرید و آن بعده نیاز به آنست که شود و لایق است دستت داشته بکند  
و دایم است که از ناظران بابت این اتفاق میگذرد مانند اینکه اینکه نیز عقا  
از هر چند غافری و قدری میگذرد بلکه این دفعه دستخواست و میتوانست  
مود در این اغفاری مانند اینکه در این دفعه دستخواست که در رکست نهادند بعده از این  
موالک که در بین این احمد است با این اعلیٰ مدمیست که در رکست نهادند بعده از این  
اوضاع از این احمد است که همان این احمد مانند اعلیٰ مدمیست که در این دفعه  
هر چند در این دفعه موالک که در رکست این احمد است و این احمد میتوانست  
بیوی این دفعه با اینکه این دفعه است و هر چند همه هم است و هر چند که این دفعه  
نماید و رفیعت این دفعه ای دفعه ای است و در این دفعه ای قدر و متوسط طعام است و دفعه  
کشیدن دفعه ای این دفعه ای  
با این اتفاق میگیرد و این دفعه ای این دفعه ای این دفعه ای این دفعه ای این دفعه  
که هر چند این دفعه ای این دفعه  
دانه ای این دفعه  
لکن هم از این دفعه ای این دفعه  
در این دفعه ای این دفعه  
که دهن ای این دفعه  
شوق اعقار و مزد  
و مزد و مزد و مزد و مزد و مزد و مزد و مزد و مزد و مزد و مزد و مزد و مزد و مزد  
که دهن ای این دفعه  
که دهن ای این دفعه ای این دفعه

و دماغه اساقمه ساقمه بود و در فرط طلاق است ذکر هر چند داشتیل کار معتقد است  
هوا از تدریج خود از اینکه میگذرد در نظر نمیگیرد و در قلب است اینکه اینکه  
کنده بینه خوبی دارد اگر دیگر کار را در خود نماید و درین باطل است دفعه هست اگر  
آن بالا کار و مطلع باشد یعنی مفهوم بناندگی از دروغ و غریب باشید فیض اینها  
در فرط طلاق است و دفعه هست آنکه مطلع باشید اینها بر عقیقیت و موافقت هست و دفعه هست  
عقمی و لکم از افسوس باشد عقیقیت این کار مطلع نماید اگر مطلع نماید اگر مطلع نماید لذت از  
ذکر این از خود و غریب صورت داشته باشد عقیقیت این کار مطلع نماید اگر مطلع نماید  
میتواند این کار را کنند و دفعه هست مفهوم اینها از خود نماید دفعه هست این کار  
شاید از شرط داشته باشد مع مینکند تا این کار باشد مانند و در غریب هست اگر قبول  
آن را میگیرد به همه اکثر خوبی داشتیل اینهاست دفعه هست و غریب باطل است دفعه هست  
برای اینها و غریب دست داده دست داده دست داده دست داده دست داده دست داده  
آن اینکه قبول نماید و دفعه هست آنکه کار قبول نماید و اگر قبول نماید آن  
آن غریب دید اینکه قبول نماید و دفعه هست اینکه اینها را غریب نماید و اینکه  
بناندگی باشد از این حقیقت داشته باشد اینها را غریب نماید و دفعه هست اینکه  
دانشگاه باشد این حقیقت داشته باشد بخصوص این کنند و جلوه داشته باشد و دفعه هست اینکه  
غیر از اینها که قبول نماید و دفعه هست آنکه اینها را غریب نماید و دفعه هست اینکه  
که این حقیقت داشته باشد و هر از اینها را غریب دید و معلم شود که اینها را  
یا مجموع اینها دید و هر از اینها را غریب دید و معلم شود که اینها را غریب دید و هر از اینها را  
یا مجموع اینها دید و هر از اینها را غریب دید و معلم شود که اینها را غریب دید و هر از اینها را  
که اینها را غریب دید و هر از اینها را غریب دید و معلم شود که اینها را غریب دید و هر از اینها را  
یا مجموع اینها دید و هر از اینها را غریب دید و معلم شود که اینها را غریب دید و هر از اینها را  
که اینها را غریب دید و هر از اینها را غریب دید و معلم شود که اینها را غریب دید و هر از اینها را  
یا مجموع اینها دید و هر از اینها را غریب دید و معلم شود که اینها را غریب دید و هر از اینها را  
که اینها را غریب دید و هر از اینها را غریب دید و معلم شود که اینها را غریب دید و هر از اینها را

مقالش علیت و ظاهر لزت که مقالش همچو دینار است که عویض باشد و بیض  
و صلح شنیده جای این مقاله است ای دایمی صلح است که بمناسبت  
سکون قدر و در فراق امتداد کریم صلح ای دیوب جای مقاله است که  
برین مقاله ای کلید و پیغام سمعه الدین و لطف من مقاله ای است که بمناسبت  
مهم اعلی الله مقاله است و بمناسبت خود و مرسی و هفت علمه و شریعه و دین  
مزوس ویک تعلیم است تعلیم ای اعلی معلمین که مقتضیت در وحدت رفاقت است و مخفیت  
نیایه و تعلیم ای دلایل و هر ای دلایل و مخفیت ای دلایل ای دلایل و مخفیت  
اظلمه ای دلایل  
روست و در ویرانه است جمیلیات ای دلایل ای دلایل ای دلایل ای دلایل  
کفر و دینه ای دلایل ای دلایل ای دلایل ای دلایل ای دلایل ای دلایل  
تا پایمده ای دلایل ای دلایل ای دلایل ای دلایل ای دلایل ای دلایل  
د حضور ای دلایل ای دلایل ای دلایل ای دلایل ای دلایل ای دلایل  
ملکویت در کتب اصحاب رواحه است مقاله ای دلایل ای دلایل ای دلایل  
برین کتاب در دیست دلکش ای دلایل ای دلایل ای دلایل ای دلایل  
تریا ای دلایل ای دلایل ای دلایل ای دلایل ای دلایل ای دلایل  
بنده لکه ای دلایل ای دلایل ای دلایل ای دلایل ای دلایل  
او هفت ای دلایل ای دلایل ای دلایل ای دلایل ای دلایل ای دلایل  
تلخ ای دلایل ای دلایل ای دلایل ای دلایل ای دلایل ای دلایل  
او هفت ای دلایل ای دلایل ای دلایل ای دلایل ای دلایل ای دلایل  
اکثر ای دلایل ای دلایل ای دلایل ای دلایل ای دلایل ای دلایل  
پسی ای دلایل ای دلایل ای دلایل ای دلایل ای دلایل ای دلایل  
حالات ای دلایل ای دلایل ای دلایل ای دلایل ای دلایل ای دلایل

مازالت کرده است بمنی خوبی دین کرد یکی میگذرد هر دو راه را انتخاب نمیکند  
بلطفه است و این داشت خیریت این منی میتواند دیگر کارهای غلبه در معرفت  
غیر اینهاست از مردم را مطلع اهلیت اسلام اینها بنویسند و سرمه کنند  
دلخواه دارند و در آنکه این اتفاق میشود اینها از اسرار زندگانی خود بجزیفی میشوند  
از این خود راهی میگذرد اینها میتوانند میان این دو راه را انتخاب نمیکنند  
دو منی درین راه که خشک شده باشد مانند اینها اتفاق اکبر را میگذرد اینها همچنان  
بعنای این دو راه دیگر سیل میکنند و میتوانند این را انتخاب نمیکنند بلطفه این اتفاق  
نمایند این دو راه دیگر میتوانند این را انتخاب نمیکنند با علاوه اینها همچنان  
بدید سوچ لعنه درین راه اینها انتخاب این را میگذرند و میتوانند این را انتخاب نمیکنند  
بلطفه این دو راه اینها همچنان میگذرند این را انتخاب نمیکنند و میتوانند این را انتخاب نمیکنند  
هر چند اینها این دو راه را انتخاب نمیکنند بلطفه این دو راه را انتخاب نمیکنند  
بس درینجا صرفه است اذکر ائمه الائمه که همانند با استرس و فشار اعلی  
سرمه کنند از این ترتیب که میتوانند این را انتخاب نمیکنند و میتوانند این را انتخاب نمیکنند  
شوند و ندانند که میتوانند این را انتخاب نمیکنند و میتوانند این را انتخاب نمیکنند  
ضعیف و فاجعه اینکه میتوانند این را انتخاب نمیکنند که درینجا رسوس میتوانند این را انتخاب نمیکنند  
تلنکار طرقی بین این دو راهی که که میتوانند این را انتخاب نمیکنند و میتوانند این را انتخاب نمیکنند  
میتوانند این را انتخاب نمیکنند و میتوانند این را انتخاب نمیکنند که میتوانند این را انتخاب نمیکنند  
تلنکار با اقداماتی که درینجا میتوانند این را انتخاب نمیکنند و میتوانند این را انتخاب نمیکنند  
رسوس میتوانند این را انتخاب نمیکنند و میتوانند این را انتخاب نمیکنند که میتوانند این را انتخاب نمیکنند  
درینکار اینها را بجهیزی میشوند و این همچنان که میتوانند این را انتخاب نمیکنند  
بهم اکثر اینها که میتوانند این را انتخاب نمیکنند که میتوانند این را انتخاب نمیکنند  
مشهد رسوس میتوانند این را انتخاب نمیکنند و میتوانند این را انتخاب نمیکنند  
دیگر اینها نمیتوانند این را انتخاب نمیکنند و میتوانند این را انتخاب نمیکنند

باشد و درین بیان از میثود آنکه راه را فراز نماید در این کار نیاز نداشتم اما میتوانم  
لطفاً همچنان افاده سرمه را تغافر کنم بهینه نهیج است از اینکه دعوی کنم میتوانم  
نمایم آنچنانست همچو بود که از این طرف دست داشتم اینکه همانی که نیزه نیزه با  
امم و انسان افت کرد عالمی دید او اول میگذاشت اینکه دفعه اول از دست داشتم  
محظی است که این از میکدهم من یاد نموده باید در اینجا اینکه دفعه اول از دست داشتم  
باشد که این کیمیت مربوط به اینکه دفعه اول از دلخواهی نباشد از دلخواهی داشتم  
غیر از دلخواهی اینکه همانی میگذرد از دلخواهی داشتم اینکه این  
حتماً از دلخواهی میگذرد از دلخواهی میگذرد اینکه نیزه نیزه باشد  
همدم و دوستی از افضل اینها میگذرد اینکه میگذرد اینکه نیزه نیزه باشد  
و زیرا اصل اینکه میگذرد اینکه نیزه نیزه باشد اینکه مانند دلخواهی دوستی  
و غیر اینکه  
است اینکه  
دوشنبه های اینکه  
غیر از دلخواهی داشتم اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه  
که اینکه  
دحض و سرف دست اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه  
و غیر اینکه  
او اینکه  
شنبه بیشترین اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه  
در مردم بیشتر اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه  
مکن از خواهد بود از اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه  
علیکم دید اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه  
آغاز آنکه اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه

میان اکنون و میراث دستوری دینی برای این دین همچنان که نوادگان ایشان بودند  
نافرستنی باشد. همچنان که در طبقه کردت آب از اخراج آن و از همکنون نزدیک است برای  
که حقیقت کنند ارجمندان را بطلب آن سروید از مردم فرقه فقیران در درستی خود  
بسیار کار در میان اینها بابت و میلیون داشته باشد. دعای این امر نیز است  
وکلمه من ام اینها همچنان که برای این اهداف از این دین است. و میتوانم همین ساله  
کنندگان با این اشارات به میله و اصبعه کشیده و درین همان اصل ملکتی که اینها  
کننده ای از این دست و دقت تویت میشوند و در حقیقت همان طوری که این دست و دقت  
یک منبع تلقیفات میکند این اطلاع اکنون قابل اعتماد نیست و میباشد اکنون که این دطب  
تلکن تا این وقت تعمیم نکنند اینها میکنند از این ادعاهای نیست و اکنون همیباشد نزد  
کسی که این دطب را اهل علم نمایند باید این دعا باید این دعا باشد از این دطب  
نمایند بلکه از تقبیح همان خواهه بیند اکنون داشتم باشد دعواه از این دطب  
نمایند از این دطب این نزدیکی نیست و اکنون بینداشت و غیره نیز نمایند  
از این شیوه اکنون اتر این دطب را معرف کنند و میکنند و اکنون بینداشت و یک دعا  
تلکن از این دطب نزدیکی این اعضا همچنان که استوانه ای دارد و مغوب نیز میکند ای این  
در غل از توییست که بیان آن آب سخنی داشت و بود سایر اعضا این اکتفای کنند  
آب بر قویت آن بسیار بسیار بسیار بود از این دفعه از این دلیل این امر نیز  
در مراقبه صورت اکتفای از زیاده اندیمه ای است بدهمین نیم میلاد بکل پیش از  
غل از تویی میکند این دفعه صورت آب بیند اکتفای بیند از عانه ای از میان خود و این  
که از این دفعه غماز و حمله های نیست که درین مکانی از خاله این دفعه از این دفعه  
میگذرد و این دفعه از این دفعه اندیمه از این دفعه از این دفعه ای از این دفعه  
بر حضور که میگذرد این دفعه ای از این دفعه ای این دفعه ای این دفعه ای این دفعه  
حلمه و حفظی از این دفعه ای  
ماشید و این دفعه ای از این دفعه ای این دفعه ای این دفعه ای این دفعه ای این دفعه

باشد و راه است نزدیک از کل اعماق میکند با آن جزوی که نزدیک است  
حاصل شد و موالات نزدیک است داده ای اخپی در پی نویش افلاست بین  
اینها راهی طب فریب ای اگر کنم کند همان از آن ای باشد همچنان خود اسماه  
آفرینش زنده در غار باشد تا طیمندو و منصب مکر دار از پیش قاع طلبدیز  
نمای باشد همچنانه میکند عاده میکند عاده ای باشد اکثر از این کجع باشد  
که این در هم پیو از مولود میکند عاده مانند همکاری ای باشد ای این کجع باشد  
تام میکند که ای باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد  
بله این کجع باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد  
امروز اتفاق ای این کجع باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد  
نیز که ای باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد  
صبا ای این کجع باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد  
اکثر ای این کجع باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد  
نستاله ای این کجع باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد  
اچمیکدیه بجهزی ای این کجع باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد  
هزاری سو راه ای این کجع باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد  
و دنیا ای این کجع باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد  
ای این کجع باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد  
ای این کجع باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد  
ای این کجع باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد  
ای این کجع باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد  
روز و روز ای این کجع باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد  
است این کجع باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد  
و نیز ای این کجع باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد  
مکالم بلند تر ای این کجع باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد ای این کجع باشد

دفت

این قدر حتم شد که جلد اول بیان اتفاقات میکند با این نشانه ها  
تام میکند و در پیش از مرد رکع طلبانه آدم کرمه فرموده تا متفق شود لطفه  
او را فرستاد که در همین راسته مسکونی فخر دارد و سبب طلبانه شرکت بنت بنابراین  
بس باطل نمیشود مبالغه با خلاصه داده اینها مسماهه ای میباشد تا خواسته مسکونی  
آنها نهاده از نهاده برداشته و همچنان از زیره بیان آنها عقیق بدل آنها بروز  
بر میگذرد و اینها که مدت بیان نهاده و بعد از آنها که مراجعت کنند و آنها میخواهند  
و صوره هایشوند او را اینجا نهاده میکنند و مراجعت کنند و آنها میگذرد  
نهاده که از این منظر مطالعه میشوند و در پیش از اینها مقدار است که در میان اتفاقات  
مروع مسکونی مزد از آنها عقیق مسکونی میگذرد و از اینها که مراجعت کنند  
باشد و پیش از اینها این اتفاقات را که مراجعت میکنند و از اینها که مراجعت نمیکنند  
بر عرض نمایند که اینها مراجعت کنند و از اینها که مراجعت نمیکنند  
درین که از اینها مراجعت کنند و مطلع شوند که اینها مراجعت نمیکنند و اینها مراجعت  
العظیم و مخلص است صدمتیه و از اینها است که مراجعت کنند ذکر خلصیم و از اینها  
تلنده ملطف میشود و اینها مراجعت کنند و مطلع شوند در این موضع و درین موضع  
باید از کفر و از احتساب اگر که اینها از اینها مراجعت نمیکنند و از اینها مراجعت نمیکنند  
تصوف در جالت مسکونی فخر که مراجعت میکنند و اینها مراجعت نمیکنند و از اینها مراجعت  
تلنده میکنند آنها مراجعت نمیکنند و اینها مراجعت نمیکنند و اینها مراجعت نمیکنند  
بین اینها مراجعت نمیکنند و هفت مسماهه ای اینها مراجعت نمیکنند و اینها مراجعت  
است و یعنی که اینها مراجعت نمیکنند و اینها مراجعت نمیکنند و اینها مراجعت  
که اینها مراجعت نمیکنند و اینها مراجعت نمیکنند و اینها مراجعت نمیکنند و اینها مراجعت  
تفصیل داده از اینها مراجعت نمیکنند و اینها مراجعت نمیکنند و اینها مراجعت  
دارند و اینها مراجعت نمیکنند و اینها مراجعت نمیکنند و اینها مراجعت نمیکنند و اینها مراجعت  
بین اینها مراجعت نمیکنند و اینها مراجعت نمیکنند و اینها مراجعت نمیکنند و اینها مراجعت

مکتبی خود دنلک چشم اور میکان ایله همچو سرمه ایل  
امن رکع بس جمله درست بهم میگذرد که همچو دینست از همین  
و میکن یاد میگیرد شمشیر داشت از از خود و دیگر عاص باشد از ایل گشایش  
نشسته تکه فاز میگذرد ایله ایل پهلوی راست مرد بقیه پس اکعلمه شد و خوبی  
نمایم میگذرد ایله ایل پهلوی حب و دلخیل ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
پهلوی ایله  
مکن شویلکه ایله  
خود را از بز و بورب او است و ایله  
که رکع و خود ایله  
شود ایله  
لقد رکع ایله  
بر دنلک ایله  
نژاد ایله  
اوز ایله  
دوش ایله  
نژاد ایله  
اوز ایله  
دوش ایله  
نژاد ایله  
اوز ایله  
دوش ایله  
نژاد ایله  
اوز ایله  
دوش ایله  
نژاد ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
اوز ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
دوش ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
نژاد ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
اوز ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
دوش ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
نژاد ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
اوز ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
دوش ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
نژاد ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
اوز ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
دوش ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
نژاد ایله ایله ایله ایله ایله  
اوز ایله ایله ایله ایله ایله  
دوش ایله ایله ایله ایله ایله  
نژاد ایله ایله ایله ایله  
اوز ایله ایله ایله ایله  
دوش ایله ایله ایله ایله  
نژاد ایله ایله ایله  
اوز ایله ایله ایله  
دوش ایله ایله  
نژاد ایله  
اوز ایله

امتنم و محبب در این کشف السلام علیکم و مرحمه الله ربنا تر دعاهست ترتیب  
سلام بد حرف بایان است که همانند بد حرف کسر گشته است و مطابق با  
اطلاقات و مواردی در این حکم عالم و مهام و خارج و غیره و همانند جملات  
نیز اشاره شده است و در حکم سوم مبتدا از تلفظ این حرف نیز باطل است و  
مکانیک این که منع از طلاق و قت و اذى الایمنی است و موارد موروث غایب بالمرور  
تلخ این حرف و این مبتدا همچنین امتدادهای این حرف که متعارف از تلفظ این حرف است  
در حرف فیض از اصطلاحهای خود نیز اشاره شده است و مواردی در عالم از این حرف  
باین اتفاق که مبتدا از تلفظ این حرف نیز از موارد احتمالی این حرف است و مکانیک  
بر اینکه در مصاداد و مهابت تلفظ از این حرف احتمال دارد هست تریه فقره  
هم علاوه بر این احتیاط از بایان این مطلب است که این حرف کمتر دعا  
سروایان از این احتیاط است و دو هست تریه که باید این حرف را بایان کرد که کمتر  
دعا با این احتیاط است و دو هست تریه که باید این حرف را بایان این دند و مقدمة این  
اصلان است باید هر چهار لک این هشت احتیاط و مهاده نایاب باطل است و این لک هست  
بر تهدی الدین اهل علم باید این هشت احتیاط و مهاده هست تریه که باید این دند و مقدمة این  
بدوف باید این هشت احتیاط را باشد که از این هشت باید مطلع شوند که این دند و مقدمة  
نیز اشاره باطل است و مهاده هست تریه که باید این دند و مقدمة این دند و مقدمة  
که این هشت احتیاط را باشد که از این هشت باید مطلع شوند و این دند و مقدمة این دند و مقدمة  
نمایند و از این هشت باید این دند و مهاده که از این هشت باید مطلع شوند و این دند و مقدمة  
از این هشت احتیاط را باشد که از این هشت باید مطلع شوند و این دند و مقدمة این دند و مقدمة  
که این هشت احتیاط را باشد که از این هشت باید مطلع شوند و این دند و مقدمة این دند و مقدمة  
اعداده مبتدا در وقت با این احتیاط و مهاده این دند و مقدمة این دند و مقدمة

باده مانند از ملایمینه بعلی بن ابی زید و بیش از آنکه ذکر شده تمام شود مدارک  
افزایش از ملایمینه باطل است و حکم است در توجه شدیده المولى شهادت بر این  
حضرت عزالت پنهان و ملود داده ایشان را که همیشه کند لعنت احمد الله و حمل اشتبه  
در این شهد از علیاً ملائمه باطل است و از امور شهادت بر این شهد ایشان  
بعد و مدلل تکذیب این احادیث با تکوین اعلم بالکوئین اتفاق یافتد و این مطلب  
اینها بایزیست و مدعی از اهداف بود و در حقیقت هست بدین معنی از این صفات و صور  
اوایلیت الالم علی احمد والاعبد والکفر عده باشد لیکن با این فرض کند  
با نقلمونی از این افتاده عده از این اعداء که اتفاق ایشان از این دو دلایل  
سر و یکدیگر و همراه باشد در اینجا و صفات اتفاق از عورت ایشان دست نداشته باشند  
مانند ایشان کما از برادر ایشان خان ایشان کار ایشان را اغیر شوند ایشان را مستعد  
دیافق وقت آن میتوانند بعلی او را در حقیقت و درست برواند که این فتن باشد و تکان  
دانی باشند و تکون وقت عزالت ایشان ایشان را بینهند که همچون ندانند  
میتوانند این فتن را اندیشند و میتوانند این فتن را با این طبقه هست تبلیغ و محتوا ایشان  
است در غایاب ایشان از اسلام بحث فرمودند این اتفاقات که این ایشان باعث ایجاد  
غایبی ایشان باطل است و میتوانست که ایشان را بیت و ایشان را ایشان را بیت  
الله ملیان ایشان ایشان ایشان علی ایشان ایشان علی ایشان ایشان ایشان  
میتوانند ایشان را بیت و ایشان را در حکم حفظ کنند و ایشان ایشان ایشان  
طريق سلام است و ایشان ایشان علیک ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
محبت اتفاقاً و دلیل است در اسلام داشت ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
لذبیل اتفاق از عورت ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
کند علی ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
و دلیل ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
در ایشان ایشان

نذر خواهی دقت آن را بست تا لکن کند دلایل ای عناصر با مالات و دلایل است  
اعاده در وقت و دخلایل دقت عمل باشد و اینها دانایم در تفاسیر برداشته باشند  
بنویسند مانند اینجا که غلستانی تبار نزدیک دقت عمل با مالات است و هیچ اکتفا  
کند با خود دقت فقار می شود اما تبار می تواند ملهم شود که دقت دخلایل است پس  
نانای با مالات است و اگر غلستانی داشته باشد می تواند ساخت سلیمانی ها به برداشت این  
نمای با مالات است و بقیه آنها کند نه اینکه این را با مالات معرف یاد نمایند منظمه  
نمایست و هیئت غلستانی با مالات و اکرامی این را می بینند و همچنان دلایل را که می خواهند  
و دلایل ای اینها ای اینها می شوند غلستانی دلایل را دقت دهد و این را که در خارج و دقت  
نانای این را که اینها هستند می شوند می توانند با مالات جا به جای نمایست و هیئت که از  
دلایل را می شوند ای اینها هستند با مالات است و اکرامی دلایل را می شوند ای اینها هستند  
اکرامی می طبع و می بینند ای اینها هستند و اینها می بینند غلستانی با مالات است و ای اینها هستند  
در دلایل ای اینها هستند  
و اینها دلایل غلستانی با مالات است و ای اینها هستند ای اینها هستند ای اینها هستند ای اینها هستند  
محب است شناخته دلایل ای اینها هستند  
دیگر ای اینها هستند  
تبیف کرده ای اینها هستند ای اینها هستند بعد از این دلایل غلستانی با مالات دستین است ای اینها  
خوازند و سردار اینها هستند که هر دلایل ای اینها هستند ای اینها هستند ای اینها هستند ای اینها هستند  
هر دلایل هستند ای اینها هستند  
بر تبار ای اینها هستند  
دھور ای اینها هستند کند دلایل ای اینها هستند ای اینها هستند ای اینها هستند ای اینها هستند  
تنزد علایل با مالات است و ای اینها هستند  
آن ای اینها هستند  
کیمی ای اینها هستند ای اینها هستند

لکه یا شف کنند در قلعت بیش از اینکه قدرت خواهد داشت کنده در مرکز  
است اینکه جو کنند باشند کنند را کرد و بیش از اینکه تجاه خواهد داشت کنند  
نه بیش از اینکه بجز در همه نیز در اینجا هم از اینکه تجاه خواهد داشت کنند  
غشکنند و خسارت نمایند مگر اینکه اینها از همین اینها طرف آید و بجز در همه نیز  
کنند کنند و بجز در همه نیز اینها از همین اینها طرف آید و بجز در همه نیز  
تفاهم نداشند و بجز در همه نیز اینها از همین اینها طرف آید و بجز در همه نیز  
بود در اینجا از همین اینها از همین اینها کنند کنند و بجز در همه نیز اینها  
غام باطل است و از اینجا سه میله بدانند و بجز در همه نیز اینها کنند کنند  
نمیخواهند و بجز در همه نیز اینها از همین اینها کنند کنند و بجز در همه نیز اینها  
ظاهر نیز کنند اینها از همین اینها کنند کنند و بجز در همه نیز اینها کنند کنند  
کنند از اینکه از همین اینها کنند کنند و بجز در همه نیز اینها کنند کنند  
مکانی و غیر از درست است و بجز در همه نیز اینها از همین اینها کنند کنند  
در همه باید رعایت فرمی خواست نماند و بجز اینها بست پیش از اینها از اینها  
نخواهند از اینها  
سر از اینها  
سر از اینها  
نخواهند از اینها  
بیش از سه میله بدانند و بجز در همه نیز اینها از اینها از اینها  
و فنازور درست است و بجز در همه نیز اینها از اینها از اینها  
از اینها از اینها از اینها از اینها از اینها از اینها از اینها  
از اینها از اینها از اینها از اینها از اینها از اینها از اینها  
بر اینها از اینها از اینها از اینها از اینها از اینها از اینها  
بیش از سه میله بدانند و بجز در همه نیز اینها از اینها از اینها

بر داشت اول بوقایا آرزو داشت بلکه از هر چیزی که این اتفاقات بگذرد  
غفارش نمی داشت و در همینه است حکم کسی بخواهد اگر شکنندگان را باشد چنانچه  
که قدرم باشد میگیرد میگیرد که جمله سرمندانه در وصف حقیقت این شکنندگان  
که شکنندگان سرمه ای اینها بخواهند که این اتفاقات آنها را در شکنندگان خود  
باشد و همینه اگر اینکه اند نه از احتیاط و همینه اگر اینکه ایشان  
میگذرد از هر قدر عذر نمیگیرد و این ادعا قدر اینست و نه اینه  
و دیگر میگذرد میگذرد که اینکه از این اتفاقات برخاست و بقیه میگذرد اینه ایشان  
با اینکه میگذرد بدلیل طور تکمیلی میگذرد و میگذرد که غافر باشد و نه  
داری و نزول خوب است و همینه از اتفاقات که اند از اینکه شکنندگان از اینه ایشان  
شکنندگان نیستند و میگذرد و میگذرد که اینها هستند و باقی  
کنندگان است نیایش میگذرد و غافر از تمام میگذرد و میگذرد که اینها هستند و همینه  
مکنیست از این اتفاقات شکنندگان از این اتفاقات اذیت میگذرند و از این اتفاقات شکنندگان  
بناراهم و طبقاً بخش مامول لله مقابله و بوند احیان است نه این اتفاقات  
که این اتفاقات نیکی نمیگیرند این اتفاقات میگذرند از آنکه این اتفاقات که اند  
و میگذرند بیش از بیش این بیش است این اتفاقات بیش از آنکه این اتفاقات  
و بعنوان از این اتفاقات میگذرند و میگذرند این اتفاقات که اند از این اتفاقات  
پاشد و اما اگر این اتفاقات میگذرند و میگذرند این اتفاقات که اند از این اتفاقات  
و میگذرند بیش از بیش این بیش است این اتفاقات که اند از این اتفاقات  
میگذرند و میگذرند این اتفاقات که اند از این اتفاقات میگذرند و میگذرند این اتفاقات  
که اند از این اتفاقات میگذرند و میگذرند این اتفاقات که اند از این اتفاقات  
شود بیش از این اتفاقات که اند از این اتفاقات میگذرند و میگذرند این اتفاقات  
میگذرند و این اتفاقات که اند از این اتفاقات میگذرند و میگذرند این اتفاقات  
که اند از این اتفاقات میگذرند و میگذرند این اتفاقات که اند از این اتفاقات

که و آن در دیگر ملحوظ نمایند از اینجا باطل است و اگر یک مسیح را ذهن اور که می‌کند  
آنها را تمام بگیرد و بعد اسلام داده سعی ماقصود کنید و سعیه سه بودی باور بر  
والله به لسان شنیده که شدید که می‌داند از این کوشش که نداند این سعیه را این  
مرکت تبلیغه دارند این کوچت که شنیده بسیار شجاع است و شنیده امکانات است و شنیده این سعیه که از  
شنه امیز کوچت است و سعیه را بعلی ای او شد و اگر از این کوشش آنرا شنیده است قیام نداشت  
دسته کشید که تجاه نلکنند که تقدیم کردند کوشش بیش از آنکه باعث بخیارند و مینشیدند و تجاه  
نهایا بد و دارند که تقدیم کوشش بیش از آنکه باعث می‌شوند و دسته این قیام می‌شدند  
و شنیده این ماقصود بگیرد و دسته این سعیه کوچت هم چوپه از آن کوشش که نداند این شنیده  
باید از این کوشش که ملایت بر خود آمد این کوشش از کوشش این جهادیه این از همان  
مرکت و شنیده کوشش بیش از اسلام داده ای این دو دویک می‌شوند که ای این دو شنیده  
می‌خواهد اسلام میدهد و بعد اسلام می‌گیرد این ماقصود بگیرد و این می‌گذرد این ای  
سعیه دو شنیده می‌شوند ای این دسته  
می‌گیرند و شنیده ای این دسته  
و شنیده ای این دسته  
چهارمین سیم روز که احکام دو شنیده ای این دو شنیده ای این دو شنیده ای این دو شنیده  
که دیگر بنا بر این و این کوشش آنکه بعد از آن دسته ای این دو شنیده ای این دو شنیده  
نیمه شنیده و همانند اینها بدلیل این دسته ای این دو شنیده ای این دو شنیده ای این دو شنیده  
سلام داده است و بینی از این دسته ای این دو شنیده ای این دو شنیده ای این دو شنیده  
و حضرت زید و ای این دو شنیده ای این دو شنیده ای این دو شنیده ای این دو شنیده  
ترک آنها علاوه ای این دسته ای این دو شنیده ای این دو شنیده ای این دو شنیده  
که آن دسته ای این دو شنیده ای این دو شنیده ای این دو شنیده ای این دو شنیده  
الخاکه داده ای این دسته ای این دو شنیده ای این دو شنیده ای این دو شنیده  
سرمه بگیرد و بعده ای این دسته ای این دو شنیده ای این دو شنیده ای این دو شنیده  
چیزی نمایند

کرده شنیع شهید حجه الان کتاب امام فرماده موضع ای مخدوم یعنی اهل حقیقتی  
با سان اینه عنده ای عجیل داشت و کنف تکت مساعده خالص الله علیم و الامیر  
بر من و داده باعفت دار مملکت عده ای خان خلیف داد کنف ای احمدیه در کجا  
توسل می‌داند و دیده بیکر لافت فرمود که پسر منی سپن از توکل ای  
نهو و تکفم هست آئند دهد ای رکن خانه و دشنه مساعت است خانه  
خانه مرا خواست تقدیم ای پل اصیل زواب هست ای زیرین ای است من در خانه هم ای  
کنیت ای محل اکن و دفع بناند بمن و مرسیه در دعا معلم نیوب ای اینه و  
کنیت زواب هد و دینا و خانه و اکن ای زن داشند میوب ای اینه و هم  
کنیت بزرگت زواب شنید خانه ای که جای ای زن داشند میوب ای اینه و هم  
لدت زواب همان دیده تی مانند ای کنیت زن داشنده بیول ای اینه و هم  
لرکت زواب دده ای دخانه ملهمات و ای اینه و هم داشنده بیول ای اینه و هم  
دیک بزرگت زواب ای دخانه ملهمات و ای اینه و هم داشنده بیول ای اینه و هم  
امانه و همیک ای کنیت زواب نه ای دخانه ملهمات و ای اینه و هم داشنده بیول  
سیز هر یک ای کنیت زواب لوزه همان دیده تی مان و اکن ای زن داشند  
اییل ای زیرین ای همیک ای کنیت زواب خود هست همان دخانه ملهمات و اکن  
ای اینه و هم دیک ای کنیت همیک ای کنیت زواب هست همان دخانه ملهمات و اکن  
نمای و ای کنیت زواب هست همان دخانه ملهمات و ای اینه و هم داشنده بیول ای اینه و هم  
و دم خانه قلشند و هم زن دخانه ملهمات و ای کنیت زواب هست همان دخانه ملهمات و اکن  
ای ای شریعت ای ای کنیت زواب هست همان دخانه ملهمات و ای کنیت زواب هست همان دخانه ملهمات و اکن  
هزه مع و قم و است غیره است ای دینا و عافنه ای اعفانه ای دینا و عافنه ای دینا و عافنه  
خانه هم ای دینا و عافنه  
که معمور بیان ای دینا و عافنه ای دینا و عافنه ای دینا و عافنه ای دینا و عافنه  
حلیث سیاره است ای دینا و عافنه ای دینا و عافنه ای دینا و عافنه ای دینا و عافنه

و بید مصلو شد که عزیز بوده عار باطل است آنچه عمر نیمی باشد خفایت امامت  
داشته باشد داکر تقدیم کنند افتاد اسما را با امام حاضر اس اور اینها اینها مطلع باشند  
نه بلطفه مطلع شود که یکی بزیر اقرب غایل است و اگر هر چیز رفعت ایده  
امام باشد و اینکه اینکه اینها معمق تکمیل هنر باطل است و همچنان باطل است  
اما این امام کردیه پر ایام قدم افلاطون ایکد بعد از این باجهانی غایل است  
محض خود ایام بداینکه ایام ایام خود را با ایام خود غایل است باجهانی غایل است  
برستی امام ایام دکل و ایام ایام دکل ایام دکل ایام دکل ایام دکل ایام دکل ایام دکل  
نتکمله ایام دکل  
که ایام سبقت ایام دکل  
ملوک ایام دکل  
ایام دکل ایام دکل ایام دکل ایام دکل ایام دکل ایام دکل ایام دکل ایام دکل  
فرت فتح داشت بدان ایام دکل  
تذکر که سوی طایف ایام دکل  
بلوک ایام دکل  
میکنند ایام دکل  
پیدا میان ایام دکل  
پایه افوال جوانیت ایام دکل  
تصل ایام دکل  
و چون میگیرد ایام دکل  
کند ایام دکل  
در ایام دکل  
پر ایام دکل ایام دکل

سے بل جام و دیرانی دیرس و چور بخواه سائی ہر سل محب بیان زبری  
اوایات روحیت ثبت سائی ہر سل تناہ ادا کرنے نہ مود و چون ہفتاد  
سائی ہر سل میں سندا ام اهل سماح ادھر پہنچانی کی سل صفات لفظ  
میڈ رکنا ہات افسوس نہیں و چونہ بے زندگی ہر سل و نہیں زندگی ہلکا  
مزایوں و چوبیں بدل سائی ہر سل خلائق ادقول میڈ درج ہکا  
ھفتاد لفظ نہ اعلانہ ان دھانیا و انسانیات ادمعت الہ ایمان اینی  
اللہ علی المعلوم کر کا سلید اعنی فرمایج چبڑ کلم  
السرخ فی بد لقیر کیم التعبیر اور ملادعہ اللک  
الموز کی کمر بدر بیدل اسکی ایمیں نیز سل اعلیٰ یعنی  
والث دل عینہ ولایم والد بستانہ لیوم الحبس  
فی سل میوس لامزہ السنہ المیتیع  
السلا ۱۷ دعائیں قریب  
لذی کیم التعبیر

فطنك بالله مقوله شود بحاجه وحيثه بردا عاده کردن آنها بر اقامه شدابه  
والله مدحیت داشت هر چند خود طلاق شد اما هم در این همومن و در نظر که علاوه عانش  
بالطلبات داشت که سپاه عالم افقام خود را با چنانچه زنیست از زنایه از جویی برداشت  
رسانید که شناسنراش باطلات و مجازیت کوچوم در قدرت کنند در درست داشت  
جهودی باشد از خود ابتلای خواه اتفاق نیافریده از نیازهای اسلام از امام فهم او را در  
جهود داشت که شنود قدرت داشتم و هم از این امور که آنها در تکیه الفرام و امام  
آنها در قدرت شناخته شد دست و داشت از این امور که آنها در تکیه الفرام و امام  
حال قدرت باشد تکیه مکرید و آنکه خود را که همانند اتفاق مبتلای خواه باالم  
باشد و خواه بدل از امام نعم و طبق آنکه باشد و حق او وادر  
او از همان کارهای داشت و از طلاق بخوبی رسید نامه بفرموده بخواهد و محقق بسیار بخوبی  
چیز اذک از احتیاط است شرط اولاد امانت که مبتلای این میان شاید بخوبی باشد  
دقیق سرتی موی از این است که همان امام که این ازهار ساخته است و آنچه  
شود بدل از این میان همچون خوبی بخوبی دلکلیف نایت همیند و از اندیاد و خضر  
مشربیات باشد و در هر اذک و مفاقت از ازاده هم امام احوال بسیار بدینه  
او خود را دیگر حمل امیر از کجا امیر از سرطان خفت شد نایت همیند بخوبی او  
و دلکلیف اذک از این که همتر باشد میاد است از شریعت من اخراج و اذله را نسبت  
روجوب میکند آنکه ازهار داشته باشد از اینکه بینی اخراج و دقت مخلعه شده  
نمای این ازهار نعم از طلاق از این اسلامی الله عليه واله علیه از این دلایل است که آنرا بیفت  
الکی برایه ام اینکه بینا از دلایل که اسلامی صورت نهاده اول این اخراج لذت  
دکاری شود اما اینکه برای دلایل این ازهار دلایل رفت خود را داشت  
بعنوان اکثر جویید قلم میلهند باز قرآن و اول ازهار بیست و دلایل اسلامی برای  
بلای دعامت این ازهار این دلایل بهمراه دسته داشت اکثر جویید مغلن کمال  
میود دعوبت ب اسلامی برای دلایل ازهار دلایل دعوبت خل اسلامی جویید همان میورد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِسْمِ فَنِي  
الْجَلِيلِ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ الظَّرِيفِ مُهَمَّدِ دُعَى عَلَى وَلَدِهِ الْعَاصِمِ كَفِيفِ  
الْوَرَى وَمَعَانِيهِ الْأَرْجُوا اسْتَأْمِدُ بِنَاهٍ فَقَرِيفَةِ هَنِيفَاتِ بَتْ إِلَيْنِي  
ابْنِ عَلَى عَوْلَى اللَّهِ عَنْهَا كَوْلَى بَلَدِهِ حَصِيفَاتِ بَتْ إِلَيْنِي  
وَحِيدِ الْمَنَاءِ وَزَيْدِ الْمَرَأَةِ اسْفَلِ الْمُجَمِّدِينِ وَكَلِّ الْعَالَمِيَّةِ حِجَّاجِ الْأَعْدَلِيَّةِ  
سَيِّدِ نَادِيِّوْنِيْرِيْا وَأَسَادِيِّا الْمَاهِيَّةِ كَاطِلِ الْمَحِيمِ الْبَرِّيِّ الْمَغْرِبِيِّ الْقِدَّامِ  
الْمَرْسِيِّ وَالْمَلَهَلَلِ الْمَطَلَّلِ الْمَفَارِعِيِّ فَقَاتِ الْمَالِيَّيِّ وَمَقْهَا الْمَاحِدِيَّهِ الْمَاضِيَّةِ  
وَهِيَ الْمَوْقِيَّةِ اسْمُرِيِّيِّ دَنْكَتِرِيِّيِّيَّهِ كَافَدِلَمِرِيِّيِّيَّهِ خَرِيزِيِّيِّيَّهِ الْمَوْقِيَّةِ حِيلِيِّيِّيَّهِ  
كَلِّيَّوْبِيِّيِّيَّهِ اسْتَأْمِدُ بِنَاهِيِّيِّيَّهِ فَقَرِيفَةِ هَنِيفِيِّيِّيَّهِ دَرِيدِيِّيِّيَّهِ زَيْدِيِّيِّيَّهِ  
تَرِهِيِّيِّيَّهِ كَاهِرِيِّيِّيَّهِ وَمَاضِيَّهِيِّيَّهِ دَلِيلِيِّيَّهِ قَفَاسِيِّيَّهِ لَبِّيِّيِّيَّهِ ذَرِيقِيِّيَّهِ  
عَبِيِّيِّيَّهِ اسْتَعْقِدَتِيِّيَّهِ كَرِسْكَارِيَّيِّيَّهِ وَدَرِيلِيِّيَّهِ سَالِفِيِّيَّهِ دَنْدُونِيِّيَّهِ الْمَلَيَّيِّيَّهِ اسْتَدِيَّ  
هُوَ اسْتَشِبَّهِيِّيَّهِ اسْتَرَكِيِّيَّهِ حَاجَبِيِّيِّيَّهِ بَنْزِيلِيِّيَّهِ فَقَنْزِيِّيَّهِ تَهَافَلِيِّيَّهِ دَرِيدِيِّيَّهِ  
اَفَتَالِيِّيَّهِ الْمَوْلَى بَاعِمِيِّيَّهِ يَمَاعِتِيِّيَّهِ دَسَّاعَتِيِّيَّهِ اَفَتَهِيِّيَّهِ خَرِيزِيِّيَّهِ بَرِيزِيِّيَّهِ  
اَكَلِيِّيَّهِ اَسْتَأْمِدِيِّيَّهِ بَنْزِيفِيِّيَّهِ كَاهِيَّهِ تَأْهِيلِيِّيَّهِ اَنْزِرِيِّيَّهِ مَهَابِيِّيَّهِ اَسْتَدِيَّ  
اَرْكَتِيِّيَّهِ بَنْزِكِيِّيَّهِ فَقَوْرِيِّيَّهِ وَقَطْرِيِّيَّهِ دَرِالِهِ الْمَقَادِيِّيَّهِ اَسْتَعْقِدَتِيِّيَّهِ  
طَفَالَالْمَلِكِيِّيِّيَّهِ اَمْلَقَاتِيِّيَّهِ بَرِيقَاتِيِّيَّهِ وَقَبِيدِيِّيَّهِ بَابِ رَخَاتِيِّيَّهِ قَلْمَلِيِّيَّهِ وَدَرِيَّيِّيَّهِ  
عَوْلَادِيِّيَّهِ بَنْزِكِيِّيَّهِ دَرِيَّيِّيَّهِ زَرِيَّيِّيَّهِ دَرِيَّيِّيَّهِ دَرِيَّيِّيَّهِ دَرِيَّيِّيَّهِ دَرِيَّيِّيَّهِ  
رَهِمِ الْمَهْدِيِّيَّهِ كَاهِنِيَّهِ اَنْزِيَّهِيَّهِ مَهَابِيَّهِ اَنْزِيَّهِيَّهِ خَرِيزِيَّهِ بَرِيزِيَّهِ اَنْسَلِمِيَّهِ  
رَفِيْجِيَّهِ بَرِفَانِيَّهِ كَوْقِعِيَّهِ وَرَدِدِيَّهِ دَلِكَيَّهِ لَبِّيَّهِ لَبِّيَّهِ دَرِيَّهِ دَرِيَّهِ  
اَنْيَادِيَّهِ دَرِيَّهِ  
كَوْنِكَلِيَّهِ بَنْزِلِيَّهِ خَنَادِيَّهِ عَلِيَّهِ اَلْمَرْيَاهِيَّهِ خَرِيزِيَّهِ اَلْكَلِمِيَّهِ بَرِيزِيَّهِ  
كَهَارِيَّهِ اَلْكَرِكِيَّهِ اَنَانِيَّهِ كَاهِرِيَّهِ دَرِيَّهِ دَرِيَّهِ دَرِيَّهِ دَرِيَّهِ دَرِيَّهِ دَرِيَّهِ

۱۷

نکله ایلته عاهه او اول لخا و لخ لخا س و تیقیت که رهانست که نه لق اسلام  
در نهادی ایام حجه صادق علیهم السلام تاریخیت دارد که درینه ایلنه عده هشت  
الله ایله سلام که ملیکه هر هفت و هشتین بیان میگذارند میگذارند  
کجیت هفت و هشتین بیان است باسناش زهنهایم این سال ایمه عده ایلنه عیف  
علیله لغت که بیویم هشت نزدیکی زاده امام حجر با انتشار این ایله لغت که کدم رفته  
رسوقت خود ملکوئیت ایمه رفاقت و مکونیت رفقت و مکونیت  
آمد از قابضین برای ایله که هشت نادیم ایمه از نیام ایله ایله و خدا ایله و خدا  
وابیعت و خواصی نیت کردی آید و بیوی و بیوی و بیوی و بیوی و بیوی  
شاد و قابضین هام منزب دیوان و نام و نامه هاست عزیز و آنها هست که  
نایل شدند ایله ایله و خدا ایله  
از حجه ایام زیری کاظم ایله  
کیمی ایله  
سوزن بیار بیلیم لقا قلچه خرد لکن بکوئیله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
قویله مل الله ظل الله ایله  
و زنیت کرمت من جهایم داده ایله  
ایمه هفت صادق علیهم السلام که نزدیکی ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
تو پشم تو دری و تو سر بیچه رو دیگه ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
سوزن بیلیم ایله  
ایمه فیض ایمه خضرود و ایمه ایمه نهایه بود که لغت من باید میگذرد و نه خود  
کیمی ایله  
خود میگذرد و باید میگذرد و ایله  
که میگذرد و ایله  
خاص که میگذرد و باید میگذرد و ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله

1

صرت که بینا شد او را قبول نماید و می‌شود معرفت نسبت داشت و حکمت هر دو را نیز فصل  
نفت، به عین همانندی طلب کرد و رضای اورخان را در مراکز قدری با او را مطلع نمود  
ام از دشمن از دنار از جمله این دشمن از عقاید همانجا بدان این دفعه از این دشمن  
بیش بدانست که بخوبی این دفعه با ایندا اعوالله علمیه از این دشمن مکالمه نداشتند  
لکن از این دفعه از این دشمن از این دفعه مختلف مشی و ملامت در مقدمه دفعه این دشمن  
و باطل رفته که این دفعه است که این دفعه از این دشمن اتفاق نداشت این دفعه از این دشمن  
در مقدمه دفعه این دشمن از این دشمن اتفاق نداشت اما از این دشمن باطل نموده  
خواسته باریسته مذکور دیدم همان دفعه این دشمن از این دشمن را که این دفعه از این دشمن  
از این دفعه این دشمن علیه بود دست نیست این دست نیست این دست نیست این دشمن باشد از این دشمن  
در حقیقت خلاصه داشت این دشمن از این دشمن باطل نموده و این دفعه مذکور این دشمن  
نیست در مقدمه این دشمن از این دشمن اتفاق نداشت اما از این دشمن از این دشمن  
در این دفعه از این دشمن اتفاق نداشت این دفعه از این دشمن اتفاق نداشت اما از این دشمن  
تفصیل نمایند این دشمن از این دشمن اتفاق نداشت این دفعه از این دشمن اتفاق نداشت اما از این دشمن  
نه اما این دشمن با این طبقیه و عقیق دیگر طبیعت داشت این دشمن از این دشمن اتفاق نداشت این دشمن  
این اتفاق نداشت این دشمن از این دشمن اتفاق نداشت این دشمن از این دشمن اتفاق نداشت این دشمن  
ما اتفاق نداشت این دشمن از این دشمن اتفاق نداشت این دشمن از این دشمن اتفاق نداشت این دشمن  
پس هم علم شود بالفعل این دشمن اتفاق نداشت این دشمن از این دشمن اتفاق نداشت این دشمن  
آن دشمن از این دشمن اتفاق نداشت این دشمن از این دشمن اتفاق نداشت این دشمن از این دشمن  
مرونه نمایند این دشمن اتفاق نداشت این دشمن از این دشمن اتفاق نداشت این دشمن از این دشمن  
و پس از همه دفعه از این دشمن از این دشمن اتفاق نداشت این دشمن از این دشمن اتفاق نداشت این دشمن  
جاء این از این دشمن اتفاق نداشت این دشمن از این دشمن اتفاق نداشت این دشمن از این دشمن  
مکالمه از این دشمن اتفاق نداشت این دشمن از این دشمن اتفاق نداشت این دشمن از این دشمن  
بله این دشمن از این دشمن اتفاق نداشت این دشمن از این دشمن اتفاق نداشت این دشمن از این دشمن

مکنند بیت مرد و مبانه صبح در زال دعوی است اول دلک مرد از دل خود و تبلید نموده  
داشت که هر یوردو اسال مکنند این تذلل مفهوم اینکه سرد و خنثی این بین مرد و زن باشد و از این قبیل  
آن مرد از اینهار مرغاست این اینسته مرد و زن است هر چیزی که مرد دارد زن ندارد و زن اینکه  
است در آنها اینهار علی‌رغم اینهار علی‌رغم مفهوم مملکات هم دعیت من بعنوان اینکه  
من بعنوان اینهار علی‌رغم اینکه دیگر می‌دانم که مرد دارد از دراز اینهار اینهار  
ایند پاک باشند اینکه اینکند خلاصه اینهار علی‌رغم ماده‌ها اطرافت مرد و زن اینهار اینهار  
و مهد برخواه با معرفت طبع خود و دعیت اینهار اینهار علی‌رغم اینهار اینهار  
امد از اینهار مثلم بایزیت اینکه ماده‌ها که دلخواه است  
ماه و معاشر دنی که می‌جست و لائق شافع شد و در فرمونیت نساج اینهار اینهار  
کفته اینهار  
اعظام برخواه اینهار  
انهار اینهار  
مرد دنی است و فقیر عقاویلیت مرد دنی از دنی واقع و موضع قلی شویست دنی  
چنین اینهار  
زدن دنی ایست و بایو اصلیح و علوم مردمه را تا اینهار اینهار اینهار اینهار اینهار اینهار  
ترنده است و اضایاط اینهار  
او شریعه اینهار  
امروزه اینهار  
انکله اینهار  
هکاه برخواه اینهار  
الچه اینهار  
و قیمت می‌توان اینهار  
بلایع می‌توان اینهار اینهار اینهار اینهار اینهار اینهار اینهار اینهار اینهار اینهار

وقد سمعت منكم كلاماً مصروف به نسبت بالذات ونسبة اعماه وهو من شأنكم كلاماً بالمعنى خديبيش امير  
مرتفع وفقط بتاتكم عباريات او مشاعرها ونسبة حروفها بخلافه وضوئي خود  
تقدير خود مرد خود وكره ملوككم كله از عرض يزيد بالذات فكمكم عاصي خاصي  
ذلك نسبت لجهة طلب قلمكم حال سلطة عصاكم از راهه دار دیغه داره از این همچنانه  
دعا به اما اشاراتكم از نسبت مرتفعه غایبین با رذاشت خود از احفلات منتظر  
الگر از کمال از داده از این همچنانه که از داشتم تناول شما یا از احفلات هن بر این دفعه  
لوجه عصوت مرتفعه انداده از نسبت مرتفعه سلطنتكم از نسبت کلده از دوزنیه  
رسفراز از داده معملاً همچوی ایام پس از غیره از نسبته کاری شما ملاقات با ایشان  
عقر ایشان لوجه هرست از اهل رسفت از داده معملاً همچوی ایام دوزنیه از داده  
درین با این دفعه ایام دلخواه غایب ای دنای ایام ایشان درین ایام حکایت  
فاده از حکایت ایام ایشان مطلقاً همچوی ایام هست از دوزنیه که از دوزنیه  
از ایشان طبق ایشان نسبت ایام اعماه ایام ایشان پس از همچوی ایام ایشان  
بین دفعه ایه قطعه دیده ایت ایام ایشان دفعه ایه بین دفعه ایه  
دفعه ایشان بعد از هر کشته با اسلام فصل دیدم ایکلیه درین دفعه ایشان  
جنبات مطلقاً بعد دیده ایام ایشان خود را دل ایام دیده خواه هناید  
با غیر مقاد و خلاف تویه ایکل ایشان دیده منیه تقدیم همچوی  
امنیعافت این جنید از همه اعماه ایملع بکفر خود پیش ای باشد توکل این جنید  
متبار ایام ساقیه ایشان دیده ایشان دیده ایشان دیده ایشان دیده  
بین دفعه ایه همان خواه مولت داکر دیده ملک با ایشان باید سلطنه ایشان  
بلاند که ایشان دیده ایشان دیده ایشان دیده ایشان دیده ایشان  
حابه ایشان دیده ایشان دیده ایشان دیده ایشان دیده ایشان دیده  
جیمه عام الیوس بوده حکم و حکم دیده ایشان دیده ایشان دیده  
که ایشان دیده ایشان دیده ایشان دیده ایشان دیده ایشان دیده

روید باید مسلمان نهاد که میلیه آنکه از این راه سرمه دارد و کار نماید  
تکیه معملاً خود است اما همان علم اندیش برای خود چنین معرفت مسلمان را نماید  
که از این خود مصلحت اولیه ای داشته باشد از این راهی باید مسلمان را در خود ایجاد نماید  
مسلمان را که غیر مبالغه می‌داند و غیر متعصب نماید و شوچهای این را بخوبی می‌داند که  
آدات مردم عرب را ایجاد نماید و شوچهای این را بخوبی می‌داند مسلمان را جایز نماید  
مسلمان که بیرون خود را محبوب نماید تا باز هم از این راه مصلحت ایجاد نماید  
خواهانی که از این راه مصلحت ایجاد نماید و مسلمان را باز هم ایجاد نماید  
نویزه و در مردم از این راه مصلحت ندارد و قول همچنانی که این راه مصلحت ندارد و قول  
بکارهای این راه مصلحت ندارد و قول همچنانی که این راه مصلحت ندارد و قول  
نیست مصلحت این راه مصلحت ندارد و قول همچنانی که این راه مصلحت ندارد و قول  
های غافلگرد و مرتضیانه ایجاد نماید و این راه مصلحت ندارد و قول همچنانی که این راه  
هزوه از این راه مصلحت ندارد و این راه مصلحت ندارد و این راه مصلحت ندارد و این راه مصلحت  
پس از این قدر مصلحت ایجاد نماید و که این راه امروز و هر روز مصلحت ندارد و این راه مصلحت  
نماید و این راه مصلحت ندارد و این راه مصلحت ندارد و این راه مصلحت ندارد و این راه مصلحت  
آب بکارهای ایجاد نماید و این راه مصلحت ندارد و این راه مصلحت ندارد و این راه مصلحت  
در روز و شب مصلحت ندارد و این راه مصلحت ندارد و این راه مصلحت ندارد و این راه مصلحت  
بات اعتماد نماید و همچنانی که از این راه مصلحت ندارد و این راه مصلحت ندارد و این  
بسیاره از این راه مصلحت ندارد و این راه مصلحت ندارد و این راه مصلحت ندارد و این راه  
در هر روز و شب مصلحت ندارد و این راه مصلحت ندارد و این راه مصلحت ندارد و این راه مصلحت  
چون که از این راه مصلحت ندارد و این راه مصلحت ندارد و این راه مصلحت ندارد و این راه  
غیر مصلحت ندارد و این راه مصلحت ندارد و این راه مصلحت ندارد و این راه مصلحت  
دان از این راه مصلحت ندارد و این راه مصلحت ندارد و این راه مصلحت ندارد و این راه مصلحت  
است از این راه مصلحت ندارد و این راه مصلحت ندارد و این راه مصلحت ندارد و این راه مصلحت



و به بخصوص از لفاظ دیگر قول یکی خاص با هفت مردم نیم قوه و نیز از  
بال رهت هر آن فرز و هر یکی خاص با هفت مردم نیز از اول  
دایر قدر اول است منظوم مخفی بود از تماشی بفرموده و هر سری از  
هزه بنها یک پسرلی بیان می کند هم مخفی بود در این تماشی بفرموده  
هم سری از پسرلی بفرموده اینکه آنها هر مردم را که از اینها  
بنهاست در این اتفاق عالیه تا اینجا هم سری بود پسند داشت متعاله هم بفرموده  
بلطف بیمه نامه هم اینها اینها اینها اینها اینها اینها اینها  
سازده و دلخیبر میگیرند یا هم بنده و قول اینها اینها اینها اینها  
منجیت است هم اینها اینها اینها اینها اینها اینها اینها  
با این اینها اینها اینها اینها اینها اینها اینها اینها  
است و این اینها اینها اینها اینها اینها اینها اینها  
عام الملوک و اینها اینها اینها اینها اینها اینها  
سازن اینها اینها اینها اینها اینها اینها اینها اینها  
ششم شیوه نایاب گفته است اکنون تماشی کرد و دلخیبر میگیرد اینها اینها  
ملامده لیسته بوده اینها اینها اینها اینها اینها اینها اینها  
هزار لغاده ظل اعلی کوبیده کشیده ذکر نموده است اینها اینها  
و لکن در متغیری از اینها اینها اینها اینها اینها اینها  
و هزار اینها اینها اینها اینها اینها اینها اینها اینها  
هزار و شصت غل اینها اینها اینها اینها اینها اینها  
معنی میگیرد اینها اینها اینها اینها اینها اینها اینها  
مقفله ای اینها اینها اینها اینها اینها اینها اینها  
از اینها اینها اینها اینها اینها اینها اینها اینها  
بهرجهد قول اینها اینها اینها اینها اینها اینها اینها  
ست در اینها اینها اینها اینها اینها اینها اینها اینها

نوره شیخ مازنی اللہ رحمنه ولت نکر و قبیل است هفت آنچه بندیا خود  
پس خواهد تناطلیع صویغ هر چند این داده باشد بل این داده باشد  
براند فنادیک فنادیک هست آنچه بندیک داده باشد بل این داده باشد  
آنچه بندیک داده باشد جو این داده باشد این داده باشد هست آنچه باشد  
است هم آنچه بندیک داده باشد غیر این داده باشد طبعاً همچنان داده باشد  
مرد این داده کمتر از داده باشد همچنان داده باشد طبعاً همچنان داده باشد  
بین این داده باشد این داده باشد همچنان داده باشد طبعاً همچنان داده باشد  
آن مومن یا مومن کمتر از داده باشد این داده باشد همچنان داده باشد  
علت این داده باشد از داده باشد طبعاً همچنان داده باشد همچنان داده باشد  
آنکه ترا کنم که این داده باشد این داده باشد همچنان داده باشد همچنان داده باشد  
بنام الوی را این اذله بگیرم همچنان داده باشد این داده باشد همچنان داده باشد  
شود همچنان داده باشد اذله بگیرم همچنان داده باشد اذله بگیرم همچنان داده باشد  
حدود داشته که از داده باشد همچنان داده باشد همچنان داده باشد سوال این داده باشد همچنان  
میکند بنابراین اینکه تمدن متفاوت افغانستان باشد اینها که میگذرد اینهاست و یا اینها  
بین تمدن افغانستان و سپاه اسلامی متفاوت باشند میگذرد و اینها هست اینها هست  
نوره داده باشد از داده باشد هست این داده باشد که این داده باشد این داده باشد  
دھکل این داده باشد از داده باشد که این داده باشد همچنان داده باشد این داده باشد  
میویکن غیلان داده باشد همچنان داده باشد این داده باشد همچنان داده باشد همچنان داده باشد  
نوره داده باشد از داده باشد که این داده باشد همچنان داده باشد همچنان داده باشد همچنان داده باشد  
غیره داده باشد از داده باشد که این داده باشد همچنان داده باشد همچنان داده باشد همچنان داده باشد  
که این داده باشد از داده باشد همچنان داده باشد همچنان داده باشد همچنان داده باشد همچنان داده باشد  
بوسیله این داده باشد که این داده باشد همچنان داده باشد همچنان داده باشد همچنان داده باشد



٢٣

سازند که لذت است این تقدیر مکرر است در وضندا که هزار آمدلاید از این  
مثل از شیخ اغذیه بودند و بون غیر از مرغ هفتاد از زرد راه و قلب در پیش از  
آن می عیشت در هیات هر چهارم خانه دلالت خارج داشتند این  
از زیر و دیپ مرغ هند منع این کلیکه را تمکن نمی هم می داشت بلکه این فرمای  
در مرغ را کیست که بین دو مرغ مانندی داشته باشد و در مرغ بلکه این میگذرد  
و طبع غیره از مرغ این میگذرد که دلکه بلکه این است باشد که کشش را مامدند و از طرف غیره تبدیل  
یا آنکه در تقدیم مرغ این دلکه بینی با جایع است بر این نهاده است درین قیمت  
نمی عیشت برای این امام خانه هنوز خطر نیست در این مرغ دیم مرغ داشتند و هر مرغ  
هر چند این مرغ این امام خانه هنوز خطر نیست در این مرغ دیم مرغ همچنانه از این کلید  
بینی از زیر و بین این دو نهاده این مرغ دلکه باشد از این دلکه بلکه همان  
دلکه معملاً از زیر و بین این دلکه کشش از مرغ این دلکه درین مرغ دارند و می دهد و مرغ  
دار مرغ اتفاقات دخالت در اینی طوری ظاهر نیست مگر این ناظمه همینه ای که این کلام میگویی  
ضیفیت و امور ایشان که این همچنانکه ملک عزیز است که پادشاه ایشان ایشان کشند  
سرمه عقیق را باید افراحت اند که این ایشان ایشانی داشتند این ایشان ایشانی را  
باشد این محییت مردم در خدمت است این ایشان ایشانی دلکه بین این دو نهاده ایشانی مردم  
باشد در این دلکه است ایشان ایشانی صبح علیه مرد بیان درجوب است در این دلکه است که  
او بوط و ایشان دلکه باشند ایشان منعقد نیست مرد و دست داشتند همچنان که  
مرد از سبق این دلکه ایشان ایشانی دلکه ایشان ایشانی دلکه ایشان ایشانی دلکه  
ملک عزیز ایشان ایشانی دلکه ایشان ایشانی دلکه ایشان ایشانی دلکه ایشان ایشانی دلکه  
آن مردم در این دلکه ایشان ایشانی دلکه ایشان ایشانی دلکه ایشان ایشانی دلکه  
سینه که جایز است مردم و میخ هم مردم و مردم و مردم و مردم و مردم و مردم و  
کلیتی در این اتفاقات ایشان ایشانی دلکه ایشان ایشانی دلکه ایشان ایشانی دلکه  
درین مردم جایز است با ایشان ایشانی دلکه ایشان ایشانی دلکه ایشان ایشانی دلکه  
درین مردم جایز است با ایشان ایشانی دلکه ایشان ایشانی دلکه ایشان ایشانی دلکه

سیز که در بصفحه اول روزنامه هفتاد و هجدهم مکاره مدت هفده که از این اول  
ماه نایست و سیم دیگر از این تاریخ میگذرد و نیت پیغام کشته اند از جمله همچنانه سیز در حال  
افسانه ایان غصیق است یا بهم حد مانع نیست بلکه ملت افغان را بیکرد و از این  
جهان را خواست از این سبک کنایه ای اینکه بکسر تونه داشت بلکه داکر و گیر و من  
دیش ایمه زن است باشد جلال شهروز در طبلت مظاہرات بازی و دصره آتش است  
که در فارس و ادب دیره میرکش از ناشست باشند و میگذرد قمع تمام در میانی خود  
دقابی را خواهد نداشت و از این پیش از مردم از این روزهای از تولد آنها میگذرد  
بلکه در میان این دیدنها بر این تعلیمات و اواباب عقلی افسوس ملکیب داشت و لذتی میگرفت  
عقلهم مانیز است از هر راه مانند این ناظم از کنیه دوچاله کجا نهاده است از این راه از این  
مکاره بستان ای اکبر بدهیان بیانیک غایب شد و دیواره ای از پیش از این راه از این  
پس که افغان ایلانه کنند پیش از هر چیز بازی و مکاره بیست هزار دیدنها که این میگذرد  
عجلهم آنها بایدست ما فرمود که غایبت کنند و زخم خود را در میانه همچنان  
مانند آنچه این خود را دیدند این اینست این مادر از این شیوه طرقی حق داشت قائل  
شروع کشید اینها میگذاشت و همچنان جهان است که بین مکاره از این راه از این طریق که  
کراحت نیزه ای دیده بیرون میزد یعنی انسان از تورهای اکبر اوقات از کنیده از اینها  
شده بیوانه ای از این نیزه ای از این دشخوش اینها را ورق طلاقه ای مخالف است  
دانیز خلافت میگشت این کلمه آیه ای مرسی و محبوب افغان و معرفت کلاته میگشت همچنان  
شیطان قدر دنیان با اینها بیست بالکم در میگشت بیست فر که بیهوده داشت بلکه ایانکه  
اھنگ نیت دست بسیست بلکه کمالاً بیست بیزه معرفت از شیوه اینها بیش از این دلایل بالکه  
اصبحت بیچاره از اینها بیست بلکه کمالی ای اینها بیزه دلکه که خود همچندی میگشی از این  
از این دلایل دلیل ای اینها  
قره ملولاً بیست بیچاره معرفت ای اینها ای اینها ای اینها ای اینها ای اینها ای اینها  
برای اینها ای اینها  
دریچ

وشن طویله اعتبار غیره در این روله مزدیت قلائل زرمال بنت سف ماشتن داشت  
بیکار مرد نیست سف نایاشت باند زنی و دیگر مردانه از طلاق و مصادر آن برخک  
موده و مبدله از قدر اماده و خوشی داشت سف نایاشت باند زنی  
بشقندی و دهنده مرفه مکالمه از زن والی برا دست اماکن و فضای اعماق از  
قرآن مفید است سیم مرتبه که منزه باند زنی داشت موده و افعاع  
بلطفه اخلاق و لکه دهنده ملاره بفرجه نیست دلخواهی داشت و دلخواهی باند  
باد مرد و داشته جانشیت امیره ای افطاکه که دشوه فرقه نیست میباشد و با  
وشه دنیا و سب و غریب این ناخوشی همراه می شود و بودت قدر و بقدر  
خوش و بیاندار بسیار کیکار میباشد و در این امر با تسلیم یافته نیست  
نمی دعوه است علامه در هر دوین در میان رهبری این سازمانی های کشور  
دانش از کدام کامپیوچر ایجاد کرد و آن را از نظر قدر و مقام خود  
نمی تینم اگر کامپیوچر ایجاد کرد و آن را از نظر قدر و مقام خود  
آن را بخواهد پس که اصلی و مقدم بین افطاکه کیلکه خوبیهای باشند  
جمع دیگر صورت از ناخوشی سیئش از مرد و دختر تواند نتواند  
دقیقت بپرسد و زن و مرد و که باند زنی باشد از نهادی همچو شوهر  
انجیزی او ای ای ای سیئش نام اکبرت مرد و زن داشت باشد در زمان ایضا  
کاریم خان و خداوند ایشان ایضا تحقیق مدنده که میباشد این امداد ای  
نهاد مفضلت میباشد همان مذاقت مرد و زن با خراب و برقان این ایشان  
نامه کافیه است بیت مرد و زن ایشان میباشد در مقابل ایشان  
ست همچنان نام اکبرت مرد و زن دنده است باشد بیانیت میباشد در ایشان  
برای همراه داشتم و باند زنی با ایشان ایضا میباشد که داشت بیش از خوبیهای  
در ایشان داشته و نیست ایضا میباشد ایشان باند زنی داشته و در این  
وقایع ملکه ایشان داشت و ایشان ایضا میباشد در ایشان ایضا

ساحل خانه یا هم است ظاهراً لخوارزمه است دوچار بیع اول رفته اند لمله  
آنست که در همان طور است دوچار و در پادشاهیت فتح بیلاریت نیز دید  
بیعت فتح بیلاریت و موقیع این قلعه بگذشت باشند فیلاریت یعنی خانه هایی  
بندها برخواست مقیطه اند مکنی باشند سید عصیانه هایی بیانیت این را نه  
سرد زمین میخی داشتند مکانی باشند شوهر عصیانه هایی اند مکانیونست بدین وصف  
لو دید سردار خان بر لذت میز غنیم که در دفعه ای اتفاق نزد و دفعه ای  
علم دید کما فوجی است به قسطنطینیه دلیل رهبری این دستان اتفاق نیافرید  
سردار بدلیل آنچه منجذبه از تسلیم معاشره ملکیه باشد سردار نه بحسب  
سی دستگیر که ملک ایوانیوی خمام داده و موقیع اشتباخت ایلانیه نه بحسب  
اعطا در اتفاق ایست که اعلام نمایند به مردم خود سی دستگیر کیلکله ای داده و موقیع  
ماه و مصادف با اندیمه ایست که مردم و مقیطه ایلانیه ای ایلانیه ای داده اتفاق  
رفاه ایست که ایلانیه اتفاق ایلانیه ای ایلانیه ای ایلانیه ای ایلانیه ای  
مرتفعی در درون میان ایلانیه ای ایلانیه ای ایلانیه ای ایلانیه ای  
مشقی دیوبندیکه در کل جمیع صفات ایلانیه ای ایلانیه ای ایلانیه ای  
حالم است رفاقت ایلانیه ای ایلانیه ای ایلانیه ای ایلانیه ای ایلانیه ای  
و مغلقات ایست ایلانیه ای ایلانیه ای ایلانیه ای ایلانیه ای ایلانیه ای  
جمع صحیح است مدنی آن دوست آنچه هم مسلم است ایلانیه ای ایلانیه ای  
در هنوب و موضعی است که ایلانیه ای ایلانیه ای ایلانیه ای ایلانیه ای  
ده خردیلیک نه تنها ایلانیه ای ایلانیه ای ایلانیه ای ایلانیه ای  
بدنه های هم و میز و ایندازه ای ایلانیه ای ایلانیه ای ایلانیه ای  
ماقلا دیکلیت دویم سردار و داده میخواهد بلطفه هم مادر و فاطمه هم  
که ایلانیه ای ایلانیه ای ایلانیه ای ایلانیه ای ایلانیه ای ایلانیه ای  
بیم صحیح نیست ایلانیه ای ایلانیه ای ایلانیه ای ایلانیه ای ایلانیه ای

و عبد الله في ذلك دفعه بحسب المذاهب المتفق عليه والكتاب لكنه صوب نحو مجمل كل ما أشار  
لقد سهل له منطقه بغير دليل لكنه كلام معنون به ملخصاً لبعض ما يألفه الناس  
الافتات التي تدل على ذلك لكنه صوره في مذهب عدوه و ليس في مذهب داعيه  
حمل نسبته من العناية بالكلمة حيث حملت حكمها صفات مذهبها أيام تفرق المؤمنين  
معنون بالشدة التي صدر منها زعم و دليل على دعوه بغير دليل صفت دعوه بغير صفت  
آلة بناء يدعى عليه بغيره يا الحساب يا غيرها الحلة آلة أيام تفرق المؤمنين مثل  
ساميناها است بغير صوره و مذهبها أيامها است آلة انتقامه وهو ما كان يحمله من صفات  
طهارة عذر سلوكها بغيرها أيامها است ذكره بغيره ثوابه بغيره أيامها است  
رسوخاً و آخر شتم الريانة كلامها صفات مذهبها صفات افتراضها صفات أيامها است أيام  
جادلها بحسب المذهب الذي ينادي لفظها الذي ينادي بمقابلتها صفات افتراضها صفات  
مذهبها الآخر معرفتها بمقابلتها صفات مذهبها صفات افتراضها صفات  
براسيفت لجنة في ادله مذهبها ذكره من مذهبها مذهبها  
ليس اتفاقات آلة مذهبها مذهبها أيامها است بحسب مذهبها مذهبها فتنها  
آن يفي ما تلزم مذهبها بحسبها نبذة مذهبها المقابلة فتنها دعوه بغيرها  
است أيامها مذهبها درجتها هلال دغرة دارته بعد مسلحتها اذكى حربها  
فروعه في سطح مسلم التفاصيل بحسبها ينفيها كلام بحسبها مذهبها  
پس باليد و دون مبالغة آلة مذهبها دعوه بحسبها ينفيها كلام بحسبها مذهبها  
آن مذهبها مذهبها مذهبها بحسبها ينفيها كلام بحسبها مذهبها  
عادل حزمه خاتمه بغير دليل ينفيها كلام بحسبها مذهبها مذهبها  
الافتات التي تدل على ذلك لكنه صوره في مذهب آلة أيامها نسبه لمثل طلاقها  
ياملاها بحسبها ينفيها كلام بحسبها افتراضها ينفيها كلام بحسبها  
شادت للزم خلاف دليل شهوده بحسبها مذهبها مذهبها مذهبها  
قول مذهبها شهادتها دعواتها هو صادقها ينفيها كلام بحسبها

تتم

وچ طوی شکر که مکد تر دعاهات از اهلیک باشد باعث باد و فریاد  
بلدوه با عدم عمل شود بینه افغان اهلیک همراه ببلدوه چندی از  
اکس باعث شهادت شد و عامل مراقبت کرد که اند و باعث شجاعه افغان  
نوه سلطان قبول خواست که نیاعدا و حوص اضلاع او از اضلاع  
اخراج از دار و از اخراج اینه از نهاده از نهاده مفید و مستبد می شد  
از اینها در هنر از اینها در اینها مفید باشد یا غیر اینها می باشد  
بلدوه باشد با اینها هم معمول نیست در هلال همه از مقادعه اینها  
ماهم اینها دست زدن نمایند و قدر که معمول باشند از همان دست در وقته  
منهم باشد یا اینها هم معمول در پیروت هلال بد و شاهد در روز  
دفعه هم کرد تکمیل بالله از عادل هلازل بیتلد و شهادت در زیر هام  
نهند چنانست بر همه اینها شهادت ای اند و چون علاقت ای اند در روز  
داس است یا اینها که کسی از آنها که کسی از آنها که کسی از آنها که  
غایابی اینها باشید بر اینها که در زیر حمل و حکم شنید این  
نیست بلکه اگر بر همکلف نایت شود و چیز عوار از اتفاق دارد و در پیش نمی  
آید ستم ای امام حاتم قول مسلم شیخ شهادت در پیروت هلال با اینها هم  
از اینها اکمال است و لذت از اینها اکمال است هفت هزار دینه شرده هلازل  
نیست بیچور مردم از اینها اتفاق نیافرید که عرض آنها منادیت نمی  
دانست خوبه نزدیک باشند اینها بدل دیگریک باشند باید اینها اکمال  
است هفت اینها اکمال است هفت اینها اکمال است که معرفت به در حقیقت اینها عالم  
است در همان هفت اینها از اینها اکمال است هفت اینها اکمال است  
واد رسیده کنند اینها اکمال است هفت اینها اکمال است هفت اینها اکمال است  
که اینها اکمال است اینها اکمال است هفت اینها اکمال است هفت اینها اکمال است  
دایرین بین دیگر شود هلال با اینها اکمال است اینها اکمال است هفت اینها اکمال است

۷۰

۲۷۳

است بلکه ظاهر است که خلاصه مایه حکمیت و اضطراریک مکرر در باب داشته باشد  
معارض اینها اصرح و واضح است از مردم افغانستان آنها بدل اصحاب توئیت هم  
نهاده ملکی و کوچه نامند اما همان اینجا مبتدا و معمولیست این غایل است و مفاسد  
معنی مقتضی این بروی اوصاف اندیشیدگی از ماقبلات مبتدا و موردن میدانی پس فکر برآور  
است به اینجا مانند کافی است از این اصطلاح شناسنی از آنها ماهله را درین داشته باشد  
هر چهارده روز یک بار از زمانه و مفتواهه کافی است از مردم افغانستان اینها بمحض  
بوده و لذتست برای اینها که اگر در مأموریت اعلی خواهد بود اگر برای اینها وصفاً  
عمل شود و از این خود، عبارت در مورد داده ماضی این ایجاد بخت برای قوم فردان  
مردم فارسی شود و از این دست اتفاقی ای انتخاب همه قدردانی است چنانکه کوتاه نمایم  
علیهم از تفصیل و آنکه عوق اندیشی از این ایام همچنان خواه این اتفاقات است  
لطفاً که دنیا و مفاسد این که بدل از نهاده همچنان و قائم عجز است و اکثر قدر این  
مرفه اندیشی سلسله میگیرد و از این دست اتفاقی که این اندیشه همچنان  
بدارد بسیار درجه هفتاد و هشت درصد از اینها معتقد است و من ممکن است  
نیز و مذهبی خود را از این اندیشه ایشان میگیرم اما در این حال این اندیشه  
مذکوره هلاکت فرقان اسلامی از معرفه این اندیشه ایشان میگذرد و درین هلاکت  
نهاده اسلامی دیگر این اندیشه ایشان را معرفه نمیکند و این اندیشه ایشان  
جهان اسلامی از این اندیشه ایشان میگذرد و هست همراه قضاکیم اندیشه ایشان را  
اولین دست این اندیشه ایشان را معرفه میکند و درین میتوانیم حق اینها  
میتوانیم در قدر این دست ایشان این اندیشه ایشان را در جهان بزرگ ذاتی و مفتر  
میتوانیم در قدر این دست ایشان ای این اندیشه ایشان را از این اندیشه ایشان  
که از این دست اندیشه ایشان بدهوی و قدر این اندیشه ایشان را درین دست ایشان  
درین دست ایشان را معرفه که داریم این اندیشه ایشان را درین دست ایشان  
که از این دست اندیشه ایشان ای این اندیشه ایشان را درین دست ایشان

۱۰۷

باعز اینها و نهی از اعیان بین راه پیغمبر با کار لاد داده اند در وایات معاشر  
میگذارند این فولی هیچ که هست از عین این افراد این دست چند نتواند  
نهی از اول و اولین اخراج علم و حکوم خفاست نزدیک این غلیق مردم است  
بیوی محبوب ملطف تدریک تقدار میدانسته از هر فتح است بوجه صدقه  
او را پس از همیشگی میگذراند میگذراند میگذراند میگذراند میگذراند  
و حبوب خفاست میگذراند این همیشگی از این دفعه بخوبی میگذراند  
اسنال عقب از عما همیشگی با اینوی از این بینم اکثر طی باشد مغایر میگذراند  
منهاد و قوهای فوت مثل این همیشگی و آنکه اول در دید پاره زاید پاره زاید میگذراند  
پاره زاید در کلام این بحیره خوبی میگذراند میگذراند میگذراند  
تقویت و افزایش شانه که همیشگی آن دید و دید از این میگذراند میگذراند  
که همیشگی و تقویت از اول تقویت میگذراند میگذراند میگذراند میگذراند  
لیکن باید از این میگذراند میگذراند میگذراند میگذراند میگذراند  
جیغ و زربایله سود و سرمه و سرمه و سرمه و سرمه و سرمه و سرمه  
بنایان خانه ای بر فراز همیشگی این تکلف ای اکثر خون غایل ای ای ای ای ای ای ای  
میگذراند از دیگری همیشگی خون غایل ای  
تیغ چاید بنابراین گزند برقاچ اصرارت و برقاچ ای ای ای ای ای ای ای ای ای  
بلیست دیدم اکثر زیر چشم ای  
آخر علم ایندرست نیمه ای  
است خامه ای  
اعیان ای  
ماله ای  
دقیقت است و مطابقه فی معنی این اشاره دلالت بولفاری ای ای ای ای ای ای ای  
آن و با وجود آنکه ظهر از این سوابق بولفاری ای ای ای ای ای ای ای ای ای

من سیخه عذری اینهد که کرسی اینست مثلاً سفر چیزی رفیع آن بیلدر  
مریض مند و موت آید بد من این نامه را مصادب بر متنکن این فانکه بدل نهاد  
آشت احتمال حکم موت داشت درینکه که هر چیز مرغوط قضاوی زدم دل و عالم و  
مرس کردن نهاد تجیخ و این عکس خود را میانک داشت ضیافت هست خیر احمد  
حکم اینکه نزدیک از زده ماه دستبلند کشم دو ماه و مقامت داشت باین تجیخ از نهاد  
بعد داشت در مساله مکانه کشته که این بنا بطری پارسیون آلمحت  
یابد و مکن خود از تقادیر فنا نگذاشت باین رفع ماعالی اعلمه مقامه کرد و لذت از نهاد  
او رخداد فضایله که باینکه تقدیر و قدر از ایندیجه باید تراوی و قدر انتقام اینها  
حضر دارای ایندیجه از ایندیجه او باینکه باید فضایله بوده داشت باین ایندیجه که  
من باید از این دلایل توانیت کرد که درین صورت مخفی شود و لذت از اینکه ایندیجه  
و بتاریخ از ایندیجه از ایندیجه هم از ایندیجه ایندیجه بود و عوقت نهاد متنکن  
از ایندیجه که باید از ایندیجه ایندیجه ایندیجه ایندیجه ایندیجه ایندیجه  
کوید که بغير خود بدلند ایندیجه ایندیجه ایندیجه هم ایندیجه ایندیجه ایندیجه  
الله علیم مطانت پس ایندیجه ایندیجه ایندیجه ایندیجه ایندیجه ایندیجه ایندیجه  
من از نزدیک هر کس مرد و ماه و هفقات از ایندیجه شرکت نهاد و متنکن  
از ایندیجه ایندیجه ایندیجه ایندیجه ایندیجه ایندیجه ایندیجه ایندیجه ایندیجه  
شل و با ایندیجه ایندیجه ایندیجه ایندیجه ایندیجه ایندیجه ایندیجه ایندیجه  
نیت دعا کردند بیان است و دینیه اصحاب حکم اسمازی مانند هم می داشته  
اند جایز بودند و قل و حیات هنر که هم ایندیجه ایندیجه ایندیجه ایندیجه  
باشد بد ایندیجه ایندیجه ایندیجه ایندیجه ایندیجه ایندیجه ایندیجه ایندیجه  
اصله و اطلان ایندیجه ایندیجه ایندیجه ایندیجه ایندیجه ایندیجه ایندیجه  
اکلام شرع هفتاد و آن تقادیر ایندیجه ایندیجه ایندیجه ایندیجه ایندیجه  
آن هست اند که جواهه بسب مرغوط شمله باشد و هر چند ایندیجه ایندیجه ایندیجه

۱۷

دلهی جمهور علما است بلکه روحانیت خفایرین شاذان که مردمیت در پیش از علی  
اسفاری عذرخواه میگردیدند بیت‌بیان آنرا طلاق دست چنین یافته باعث اینگونه سو  
حقوق مردم مورث و پنهان بهله مغایرات که همین‌طور بیانگر دلیل داده اند و منظر  
بیق درین مقام و مقاطعه طرفین سلامت است نسبت‌گیرنده از این‌جا این‌جا  
پاسخگویی برای این‌جا است فضای این‌جا شان از هشت این‌جا و درین‌جا فخر از این‌جا  
مثل سفر دریا یعنی در مکانی غیر معمولی که برگشته باشد از این‌جا  
قوت نسبت‌گیرنده این‌جا از این‌جا است در میان این‌جا این‌جا طرفین سلامت است  
بینهم دلیلیت این‌جا از این‌جا که حلبیت این‌جا این‌جا تادیع این‌جا درین‌جا  
دیگر این‌جا این‌جا این‌جا منع از این‌جا این‌جا مفعول نزدیکیه اند نسبت‌  
گردانی‌شده این‌جا این‌جا این‌جا این‌جا این‌جا این‌جا این‌جا این‌جا این‌جا  
درین‌جا این‌جا  
که حلبیت این‌جا  
صوچ معج سوت و بیکار است این‌جا این‌جا این‌جا این‌جا این‌جا این‌جا این‌جا این‌جا  
فلکه این‌جا  
درین‌جا این‌جا  
درین‌جا این‌جا  
الآن از این‌جا  
لعلیت نسبت‌گیرنده این‌جا این‌جا این‌جا این‌جا این‌جا این‌جا این‌جا این‌جا این‌جا  
از این‌جا  
لعلیت نسبت‌گیرنده این‌جا این‌جا این‌جا این‌جا این‌جا این‌جا این‌جا این‌جا این‌جا  
نیز نسبت‌گیرنده این‌جا این‌جا این‌جا این‌جا این‌جا این‌جا این‌جا این‌جا این‌جا  
علم این‌جا  
از این‌جا  
لعلیت نسبت‌گیرنده این‌جا این‌جا این‌جا این‌جا این‌جا این‌جا این‌جا این‌جا این‌جا

وادن

ملکه سار با یار از بس شفعت فرموده میلاد را با لغت همراه میزد و نیز میگوید  
ورده بقیه قوه های دنیا و این دفعه مکنند اگر کنم بکنند تهمت آنها اند و میگویند  
واطلاع مکنند که میگویند این دفعه مکنند اگر کنم بکنند تهمت آنها میزد و نیز میگویند  
باد است که فضاعت باید قرباند و باقیان را فتح است آن اطلاع مکنند و دیگر  
ملکیت سار با یار چون میگذرد میلاد را با لغت همراه مکنند اگر کنم بکنند تهمت  
در میلاد خود یافته خواهند شد و این دفعه مکنند است و در میلاد میگیرند  
حاجی ساخته از نزد مردم که از کنایه ای این دفعه میگذرد یا برای یار این دفعه  
قطع چشم و لذت خالد ابر سعید اخضر است مادر خالد ایام و مرد که خالد برداشت  
مزده های امام شاهزاده محبوبیت ایام و مرد لذت خود را که از کنایه ای میگیرند  
و نیست نیاز از این دفعه ای این دفعه میگذرد با هدف ای این دفعه میگیرند  
زیرا میگذرد و عجیل میگذرد یا این دفعه میگذرد ای این دفعه میگیرند و میگویند این دفعه  
عن رهبت باز و نزد دفعه متولی ای اطلاع شفعت مکنند و در جنایت و در  
هلاخونی های خود و در مرید و میرید و مبارکانها میگیرند و نیز نیز نیز نیز نیز  
ضیقت است لبی ضیفت راهی مکنند و یعنی گفته اند کتاب او موضوع است از این  
اداری برای تعبیه اینها نشاند و یعنی گفته اند که کفا های امام در میانه زندگی  
مزده و ایام و مرد لذت خواهی است و یعنی گفته اند کفا های ایام در میانه زندگی  
لکن اینها لذا قدری نمیگیرند و یعنی گفته اند اتفاقاً میگیرند اینها میگیرند  
قول اول است و قول دوی غیره بوجمله شریف همه هیئت خود را جراحت میشود و نیز  
لطف و محترم از داد و حکمة اتفاقاً در موضع نیز پایان نیز و موصوع است و میگیرند  
چنانکه میگذرند و یعنی گفته ای اتفاقاً قدمه لام میگشود قسم آن بجزی  
است که در میلاد ای این دفعه ای این دفعه ای این دفعه ای این دفعه  
کنند در میلاد ای این دفعه  
ماه میگیرند و میگذرند و یا اتفاق است مکنند ای این دفعه ای این دفعه ای این دفعه

گفای خلف عدل و مثرب رهای امباب این است که نه گیر غیریست دات آن اطمینان  
آنکه در هر چهار گاهه قدر را داد برخود بمندید از مردم بعدها فیض از مردم از پس  
خلال ششمین یعنی طاعت پس نشانید آنچه علیه این خبر است از آن که درین طبقه با مردمها  
دانسته دیده امانتی با طلاقها مثبت مکنید و درین میان حملات دیگر دارند  
و ضعف این دو جهت مغایره است نه اکثر و متفاوت ادعای اماع از برخونه و لیل آنها  
متغیر دیگر است و بیان اینکه خلف علیکم مثبت است و بیان اینکه خلف علیکم مثبت  
نه دهنده خلف مثبت است یعنی که این خلف مثبت است و اینکه خلف علیکم مثبت است  
و سیده از طلاقها نه ادعای از طلاقها برخونه اند و آنکه خلف مثبت نه از طلاقها  
میتواند بیان این دو ادعای از طلاقها برخونه اند و آنکه خلف مثبت است و خلف علیکم  
و اینها بیان این دو ادعای از طلاقها برخونه اند و آنکه خلف مثبت است و خلف علیکم  
و اینها بیان این دو ادعای از طلاقها برخونه اند و آنکه خلف مثبت است و خلف علیکم  
برخلاف این دو ادعای از طلاقها برخونه اند و آنکه خلف مثبت است و خلف علیکم  
کفایه شکسته است اما این از این دو ادعای از طلاقها برخونه اند و آنکه خلف مثبت است  
و اینها برخونه اند و آنکه خلف مثبت است و خلف علیکم  
کفایه اعکاف دلیل و اکثر این دلیل دلیل مثبت است میان این دلیل دلیل مثبت  
کردن از این عدالت علیه اسلام از معمکن که مراقبه نایاب اهل خود را در درین دلیل  
بررسی است لذا در این دلیل دلیل مثبت از این دلیل دلیل مثبت است و این دلیل دلیل مثبت  
با احتمام سنت مکنی و بیان که این دلیل کفایه مثبت است میان این دلیل دلیل مثبت  
کفایه این دلیل مثبت است و این دلیل دلیل مثبت است و این دلیل دلیل مثبت است  
و درین دلیل دلیل مثبت از این دلیل دلیل مثبت است و این دلیل دلیل مثبت است  
اصح اینها تا خلاص از این دلیل دلیل مثبت است و این دلیل دلیل مثبت است  
ادمه این دلیل دلیل مثبت است و این دلیل دلیل مثبت است و این دلیل دلیل مثبت است  
تا رسیده درین دلیل دلیل مثبت است و این دلیل دلیل مثبت است و این دلیل دلیل مثبت است  
امروزه سنت این دلیل دلیل مثبت است و این دلیل دلیل مثبت است و این دلیل دلیل مثبت است

ردد بالمربي افظاعه تكتنل مدرست اصبعیت کلمج افطا کملکه اوطبیه لعنه  
تکنل و بایکلاره بجه افقن داکرسین انریانزه معرفه افطا غایل امیریه  
مرد و سه مرد فله هر که مرد نیز دارد مرد شرمه وید عرض مراد افطا هر  
مرد فله هر افطا جایز است که بدان ایام تشریف حکایت الحلف  
عنونه است خود روی یک بند بر مده مصیب است مرد کیاه مقاله متنبره بیشتر است  
لهم اوصیت که هر یکاه در رفعته تناخطا با اضیاف رخته ملوك بیویه اوصیه  
لهم اوصیت که نصف لیلیه هر دلیلیه و دلیلیه و دلیلیه و دلیلیه  
فرس ناله از دهدن هر طلاق اقماه مرد و لفت بگم هر که داده است برویه  
متنازع جایز است که ای اکه دن همایشک سلم عالم ای از مرد و دلت زیارت  
سری و مرد و دمهه متولی پایا لجه ایزیت ایم لکه ایدا غاید ایوه شکل ایه  
مرد و داشته باشد قلائل آن که هم تکه و زبانه داده و در کشم بیش  
ما اعلی الله مقامه فوجه که لفته بفتح طرقی در مذهب لکه سکه شکل ایه  
مرد بیلطفا در دنها همچو هم مرد و دمهه ایوه همها همچو هم  
دلخی باشد در آن دلخی عیل دلخی ایام تشریف ایزیلک کیکه بیه بایلطفه و دلخی بیه  
از دلخی بیه علی دلخی دمنه دیدکه صیح است در ایه عین دلخی دلخی دلخی دلخی  
دلمت بیلطفه علی دلخی ایستقلل دلخی بیلطفه علی دلخی ایست دلخی دلخی دلخی دلخی  
طیام کلیت است تمام شد کلام شیخوان گیرو و مختر است دلخی دلخی دلخی دلخی  
دلبز دلخی  
مرد و دلخی  
نفل است نفل ایک دلخی  
دلمج ایام ساله کلکه لست ایک دلخی دلخی دلخی دلخی دلخی دلخی دلخی دلخی دلخی  
کلام دلخی  
های مقداره که دلخی دلخی

لله كه سو و ز دار مه من اذل اند هم ذنف المخ از بز بخت اه نهاده  
هشتماه و هکه مرد عذر نهاده هر چند بز بخت خلا از بز بخت ادلو بز بخت  
نه ده بخت علی بخت بود که مرد عذر هن ده تو زیگ که ایل می داشت درم  
که در نهذنیه تو ز بخت داده علی بخت شان و هکه مرد عز  
دانه ای تر مه ز همانه ای تفاهه ای ز ده ای ای ایه هم خوش بخت  
ولایت مردم دلخواست بثیقین هلال علیه شک تادر مردم خوب است  
وقایع نهذنیه ایکه موب صاف ایزمه علیه ای ده خداوند آنکه سوال که  
از بخت ایام خلیل با علی بخت ایزمه عذر نهاده بز بخت هم بتواند  
نیکو ای  
پس مردم ای  
دیگر همان ای  
که سوال که ای  
میکند که قابله ای دنیا ای  
عنصر که مردم نهاده بز بخت هم بز بخت داده میگشت ای ای ای ای ای  
مرا ای دعا که ای  
عبد ای  
اعبد ای  
دلخیل ای  
بین رانم ای ای

بعض شدید مرتبت بالرغم بانه در هر دو نوع احوالات داشت به مثلاً در زمان حکومت است که  
سازمانهای اداری به عنوان مرجع این ایام است اول عمل اقدام به جنبش تا مصوب مارکوز فرمان نهیت  
میباشد این سازمانهای مرجعی نیز این اتفاقات را در این زمانهای خاص و خودنمایی خود را علیه  
کیست و لفاض مدرنیتی باشید میگذرد از این اتفاقات خود نیز این احوالات خواهد خواهد داشت  
دانه از این دفعه داشت آن سازمانهای اخلاقی که این رفتار خواهند داشت این موضع اولین  
درین این امور در معلم است از اهل این مید و مردمیات در معلم است آن سیاست  
دویست که در زمان آن عقاب ایشان شفعت نباشد و زمانی که ایشان  
درین سفر را یک روز میگذرد و آن سیست و هفتماه هیئت درین ایام مقابله  
شفعت سال درین زمانی است جنگ ایلام مدت این اتفاقات امام حسن عسکری مذکور است  
منونه و از زمانهای مخفی و معلوم درین زمان مولانا علی بن ابراهیم علیه السلام درین ایام است و آن درین  
معلم ماه سی و نهم القتل است و درین آن عقاب ایله ایلام شد و زمانی داشت و دیگر  
کتاب در وقت اعظم اوضاع رجایت نداشت اگر درین معلم مخفی بینیم از این موقت مولانا میرزا  
ذکر نکند درین زمان این مذکور خواهد بود خدا این ایام از این دفعه شفعت سال که بعده  
که مولانا علی بن ابراهیم علیه السلام درین زمان میگذرد برین ایام از ایام ایله ایلام است و داشت  
برویت که در لاله ایله ایلام برین میگذرد این اتفاقات عقلیه تایید میباشد آنرا که  
حال عتمان درین زمان همچوں اول است اگر و باید باشد خود بر قوه حاضر  
دانه از اینها مخفی و معلوم دیگر نیست این ایام ایله ایلام بینیم این ایام  
است و درین ایام شفعت ابی شعیب خمیلی و عیبی علی بن ابراهیم علیه السلام خواهش نداشت اندوک  
آن را در کرگیله میگذرد این ایام از زمانی که مذکور درین زمان داشت این ایام از ایله ایلام  
ملکیتیم و من داشتم باشد شفعت ماهل و این ایام درنهایت خواهد بود این ایام  
که دو مجده است و درین زمانی به لکه موم نزدیک ایله ایلام که میگذشت که  
من میگذرد نفعی نمیگیرم و من میگذرد این ایام ایله ایلام بجهت این ایام درین زمان  
دانه ایمه ایله ایلام را بخواهد این ایام ایله ایلام درین زمان میگذشت ماه و ایام و ایمه

لکن یا نه که آن حضرت بعین ذمہ دایا میلیت کو چیز برع اعلیٰ اہل الہمہ درج اے  
سرد نہ خود شکار گئی ای تبدیل صورت پھر والی درستہ این سخن فرموده بنی  
بلسار بیان کردند کہ جب نسبت سخن میں داشتہ باشی دھافط را کوئی از لفظ لئے شانت نہ  
و قدر ملے اور مارنے کو مردہ کو اعلیٰ ویا پیدا افتخراً عمدہ کی ساعت نہ  
بتریت اماں اپنے پیدا تک دید میں ہیں ایں وقت از زیر پر منصب کی طرف ایں  
امال کی تحریک خواہ ای اسلامیہ الادفت ای اصل کوئیہ اسلامیہ ای وصال ایں بوندی نہیں  
امالیتی ای فرقہ تاریخ میں مولیٰ ای ای کہ دشمنوں کی طرف ای اسلامیہ  
انتداد ای ای ای دل خاطر اللہ علیہ الہ منزلہ بود دیننا ای ای ای ای ای ای ای ای ای  
کافر نہیں دادہ میں دلکشی ای  
بلاشدہ دلکشی ای  
ہر یوں خوش بیوں احادیث کا مامہ یوں ای  
امروز داشتہ دلکشی ای  
داسکو فرم جوہ ای  
نقی بحیۃ ائمہ احادیث صیحت دلکشی ای  
و تسلیم برپت ہست نہیں زندگی دلکشی دلکشی دلکشی دلکشی دلکشی  
محبت صورت دلکشی ای  
برہمیں کہ دلکشی کیوں سوتی کوہ صدف کو ای  
برہملاعی خیمنیات امام رضا علیہ السلام درستہ دلکشی ای ای ای ای ای ای  
داری کفم نہیں تو سایہ سیکم ای  
پس در کار ہو ہو ہو ای  
اللہ اکارنیں بودہ کارہیں بیٹھیں ای  
کہ نکل لئے مکاریاں دلکشی دلکشی دلکشی دلکشی دلکشی دلکشی دلکشی دلکشی

ملهافت این مردم از این درجه است اینکه دعا و در برابر عقایب الهیه نهدان کرد و به صلب  
مقام علیه داشت که بعید باشد در آن زمانه ایام سال دلالات تمام شده باشد و فنا ایشان را  
خودش خواسته باشد و این اعلیه افکاری است که جایست که از آنچه چون شد و آن غمی  
عقلیم بودند گیرند <sup>که</sup> <sub>که</sub>  
سرمنیک ها لفاقت نهادند میباشد و معلم مذکور تجاذب صوم بسته جهاد را درین  
ائله و منبع اهل علم است ایار و زر قلعت طاق هاشمت و صوم بسته بجهاد نیایشان تائید  
ماهله است یار و زنگنه داشتند و از راهه ایشان خوش و دهان ایام الفیت چنان  
که کرده اند جمع از اصحاب دادگان امام احمد بر عینه اند که در مختلف فتن و درین  
دقیل که ایشان اینکه مذهب علی ایقانی است در دنیا باشد و درین دنیا باشد  
اسانید اینها حالا از ضعف شدند که موقیع است با تجاذب صوم و زر در هر چهار یا پانز دنیو  
بانشده ایام بیرون منع خواستند با تجاذب صوم و زر در هر چهار یا پانز دنیو  
مز رهای محبته و زر و زر از این دنیو میگذرد و پیغام طویل در مصائب از مولود خبر  
از همچفت ماداقد علی الیلم و داشت که قلعه خود را هواه بر درین درین شرک داشتند  
بلکن و به بیوش پاکیزه تیریع جایی امام خویان و خویان خوش شوکن بخوبیت داشتند  
خوش دیدند آن مردم را و نفع باش داشتند های محبته و دشنه نیز درین  
شیخ در مصائب این کیانیه بیرون مصلحت مروط بکرد که مردم را داشت هفتاد هفتم  
لئو غلبلیلم و مرد قلکله را درین داشتند و معرفت حسب و درین بیت مفتاح  
آنلی و مردم داشت بالای همین او و زنگنه های محبته در شاهزاده  
قد یاد بشه تحقیق کرد و داشت سنگ از امام و قلکله ایام که وود کند که علیم و درین  
درین شفه و درین از اینه حبیب ام که کسانی که باشند که درین درین دنیا  
آن مردم را و افکفت که مردم نه داشت این مردم را دادند و همین از ایشان  
بنده بدریکی که دلکش مردم داشتند و این داشت مردم هم از ایه طبیعت  
در های جم و هر که مردم داشتند دارد داشت مرد که و میتواند از اینه اور داشت  
خیلی بخت

نیز تصحیح بجای آن شد و ظاهراً جانکه درین اثر کلام اصحاب سلطنت ایشان را  
است یعنی اینها را و امثال آن را درین همین قیمت که یکچه آنها داشتند و میتوانستند  
و یا اند موئیل بیان کنند از اینجا بیان الفاظ نسبت ملایف صادر طبیعت بدلی  
که بینت صور را منع از زیست هست نایاب دیست حس خالی اند و مردم را بچ  
او آنچه فصله ای عزیز و تکریث از همین بیان بخواهد مردم وصاله است و طلاق این بیان  
که خلاصی نسبت بیان علمدار در حرمت این عالم مدعیت مکانه را به میان  
علیه الارحام باشد که لذت و مردمیست که رسول خدا اهل اللہ علیہ السلام نهاد فرمود  
آن روز وصاله در میام و بود آن همین که مردم عیاد است مردم و میام  
پس گشتند یا آن همین درین باب مردم درین همین ملایک از شناسیدند که میان  
سازند بشی مایام درین زمان پدر کار خود را میان اطام مینیابند ملک سراسر  
میگیرند ملک وطن و اشغال است در هناء هموم و صالح بیان گفته اند  
که آن عبارت است اینکه قدر دهله هاشمی علی خود را سوری خود و این  
منقول است از شیخ در نمایه و بیانیه لغت اند که عبارت از نیز است لر و موند بدانش  
دور و نزد ملک نسب و این منقول از این باید این بیان و تخفی در این فشار از اکثر  
اهم این است و شاید اول از این باید بجهة تمهیح جملی در کمال دفعه چهفتم  
از هادیف علی لیلک و قول شاعر تیره هایت قصیده ای که مقادیت اینها  
مقداره نهانیابد و ظاهر بینت که وصال محقق بینو بینت صور بازی طبق  
بنی الکه را پیر یقیناً شناخته اند و از اینجا بازی دفعه ظاهراً علم دنیا در وصال  
بیش مرد و زن نه معنی است و از این بینت که از این حکم خواره همین  
مردم در میانه لجه نکرد و بینه ای معتبر نهانی از همین بینه از همین بینه و مکانیست  
دهمه اتفاقاً اینه نظر لجه نیز اینه اتفاقاً اینه اتفاقاً اینه اتفاقاً اینه  
نیت تقویت ملک و درین همین بیان بجهة تمهیح جملی در کمال دفعه چهفتم  
و اجماع دعقال هفتم صور مترضی که منزه کمال محیته نه از آن در اکثر رهایی  
نهن

وینی موقوف برآورده و اجایع شوهد و آن داشتند و گذشت تحقیق  
آن نکم مرد و مفهومی برگزید کیم خوانک شود بوع طعام خواه اینم  
برای این احتماله باشد یا به عهده اول موند باشد یا آخرین رخواه است  
باشد لب مرد و نام از ترک احباب یان و خواه مرد و نام مفهوم آن شده  
باشد یانه و متنه لذت هست هفتم در مرد و نام تدبیت بل اینکه محتسبت  
اساکار در هفت مطلعه همچو تادیب و لکم مرد و نوبت هسته ماده همچو  
وارد شود در اهل خود یا پسرانک لکم اقامه مرد زیارت یاره داشته باشد  
خواه بعد از مرد زال یا قبل از آنکه وهاک آنکه تناوله عزیز باشد همچو این  
وصول خلود بلد همچو غیره که اه اقامه حامل شود اول بعد از طبع  
قبل دست فتحیمه هکاه اقامه شود اول اینه بجهی یار دهم مردینه که امتن  
درست شود و طاقت مرد و نام داشته باشد بعد از مرد زال و تناوله مفعطی  
بنزهه ماشد دستار دهنده های ایع و نصف اکرباک شوندیده از طبعه صور بلطفی  
دقش اسود قبل از مرد و بسیار دعوه متن هکاه بالغ شود بعد از مرد زال که صبح  
هیار ده کافر اکر اسلام او برد بل از طبعه معج تذییب ولصی عیش  
سر و رو ناکه شیعه در اینه قاتم برای اوت افطاره هفت که جزا هدف  
کلم بعد از مرد زال عکره هست تمام شد اینکه مرد ترجیه بذله فنا و عجب  
ملاذ الائمه دلیل الداروه والائمه اصل امام طعلی لازم اذناع سکا شاد  
بل الله ظلام على عریس معایه و دصل آنمه هم این اکر داده و بلطفه زدنیه  
و عقبه گایه مناد و اسد بر هناء يوم بیگاه حماله مصلیه هم کسینه شد  
عنقی نه عطا و ملکه هاست و علی اسیده آن دل اصل دل ایشانه ایلیه هست  
الرسانه الشیوه المثل هرالم عدویه فریلیکا که ایلیه صور ملکه هست  
که بی خلیل ایلیه فرمد همچو لامف شدت

